

سرمقاله

القاعده به نمایندگی از آمریکا

در سوریه می جنگد!

... سیر رویدادها دولت آمریکا را مجبور نمود که صریح تر سخن گفته و در حالی که کام به کام از موضع اولیه عقب می نشیند از زبان "لیون پاتا" وزیر دفاع خود علناً به حضور القاعده در سوریه اعتراف کند. در این مورد "اتاق های فکر" همانند (Council on Foreign Relations) و روزنامه های غربی برای توجیه این همدستی کثیف دست به داستان سرائی زده و مطرح کردند که شورشیان سوری و در مجموع کردانهای ارتش آزادی سوریه روحیه باخته می باشند و اگر القاعده را در صف خود نمی داشتند بسیار ضعیف می بودند و حتی با کلمات حمایت گرانه اعلام کردند که جنگجویان القاعده با خودشان "دبسیپلین، اشتیاق مذهبی، تجربه جنگ در عراق، کمک های مالی از جانبداران سنی منطقه خلیج، و مهمتر از همه، نتایج مهلک" به ارمغان می آورند و وجودشان می تواند روحیه بقیه را ارتقاء دهد نیویورک تایمز نیز گزارش می دهد که "القاعده در "قلب انقلاب" سوریه به وسیله سه گروه فعال می باشد: النصر جبهه ملل شرق مدیترانه، گردان عبد الله اعظم و گردان شهید البارا ابن مالک....

صفحه ۲

هر چه پر خروش تر باد مبارزات آزادیبخش مردم ترکیه
بر علیه امپریالیسم و ارتجاع!

در میدان بایزید استانبول
شهیدی بر خاک خفته است
او را گلوله زدند

زخم طولیه
بر پیشانی

همچون میخک سرخی شکفته است.

در میدان بایزید استانبول

شهیدی بر خاک خفت

خوش قطره قطره بر خاک

خواهد چکید.

تا زمانی که

ملت مسلح من با سرودهای آزادی

از راه برسد

و میدان بزرگ را تسخیر کند.

ناظم حکمت

نگاهی به آن چه در ترکیه می گذرد

اشرف دهقانی

(زمینه ها و ریشه های خیزش)*

... یک جنبش عمومی، در بطن جامعه ای رخ می دهد که به طبقات تقسیم شده است. از این رو در چنین جنبش هایی همواره بخش هایی از میان طبقات گوناگون جامعه شرکت داشته و با حضور خود، به آن روح و شکل و شمایل خاصی را می بخشند. بر چنین اساسی است که وقتی جنبش عمومی و همگانی در ابتدا با درخواستی اصلاح طلبانه همچون خواست حفاظت از محیط زیست یا - هم چنان که در مورد ایران دیدیم - در اعتراض به تقلب در انتخابات شروع می شود با ورود جمعیتی متعلق به افشار و طبقات مختلف در جامعه به آن، وضع و حال دیگری گرفته و خواست ها و شعارهای جدیدی در آن مطرح می شوند آن هم به گونه ای که گاه موضوع و شعارهای اولیه اساساً به عقب رانده می شوند. به طور کلی، در یک جنبش عمومی افشار و طبقات گوناگون هر یک اهداف و خواست های طبقاتی و آرمان های خاص خود را دنبال می کنند؛ و به همین خاطر هم شعارهای متفاوت و طرز برخوردی متفاوتی را می توان در آن مشاهده کرد ...

صفحه ۵

در صفحات دیگر

• پیرامون نمایشات انتخاباتی

جمهوری اسلامی ۹

• گوشه ای از تجارب شاهدان

عینی جنگ در سوریه ۱۳

• نوشته ای از رفیق بهروز دهقانی

در باره "لنگستون هیوز" ۱۸

• اعتراض به نمایشات انتخاباتی

رژیم در فروز! ۲۰

زنان مهاجر ایتوپی، قربانیان

سیاستهای نژادپرستانه

دولت اسرائیل!

... عقیم سازی اجباری زنان ایتوپیایی جلوه آشکاری از ستم بر زنان در تمامی عرصه های اجتماعی در جامعه اشغالگری چون اسرائیل می باشد. سرمایه داران حاکم بر این کشور هر جا که به نیروی ارزان کار نیاز داشته باشند واعظین مذهبی را برای تشویق مردم به مهاجرت به اسرائیل گسیل میدارند و یا با کمک روحانیون مرتجع، امر جلوگیری از بارداری زنان را دخالت در کار "الهی" قلمداد می کنند و زنان را در استفاده از شیوه های علمی جلوگیری از بارداری تقبیح می کنند و هر جا که نیاز نداشته باشند، از کشنده ترین روش ها برای عقیم سازی اجباری زنان استفاده می نمایند....

صفحه ۱۶

نگاهی به سیستم "انتخاباتی"

در جمهوری اسلامی

... تحولات اخیر یکبار دیگر آشکار می سازند که جمهوری اسلامی به مثابه یک دیکتاتوری مطلق العنان، در شرایط حاضر که گرسنگی و بیکاری و سرکوب و تحریم ها نفس مردم را بریده و جامعه با انباشت دائم التزاید انرژی بنیان برافکن ناشی از نفرت طبقات فرودست روبرو ساخته حتی تحمل "نمایشات انتخاباتی" و به اصطلاح "رقابت" هر چند صوری "خودی" های نظام یعنی بخش های مختلف هیات حاکمه را ندارد. در نتیجه در حذف چهره ای نظیر رفسنجانی که به خاطر تمام خدماتش در سه دهه گذشته در تحکیم سلطه نظام سرمایه داری وابسته در ایران، لقب "شناسنامه" جمهوری اسلامی را گرفته، کمترین تردید و شبهه ای روا نمی گردد. ...

صفحه ۱۰

القاعده به نمایندگی از آمریکا در سوریه می جنگد!



جلوه ای از جنایات امپریالیسم در سوریه؛ یکی از مزدوران ارتش باصطلاح آزادیبخش سوریه در حال خوردن قلب یکی از سربازان ارتش ضد خلقی سوریه در ملاء عام است.

یک طرف این جنگ ضد مردمی رژیم سرکوبگر و ددمنش بشار اسد حافظ نظام سرمایه داری حاکم در سوریه می باشد که سالهاست در خدمت امپریالیست های غرب و شرق، تسمه از گردنه مردم رنج دیده این کشور کشیده و امروز تحت حمایت امپریالیسم روسیه این جنگ را پیش می برد، و طرف دیگر گروه های مزدوری هستند که با پول و اسلحه قدرتهای امپریالیستی غرب (آمریکا و اتحادیه اروپا) در جهت پیشبرد سیاستهای این قدرتها در سوریه، سازمان یافته و به نام "شورای ملی سوریه" و به مثابه نماینده مردم و "انقلاب" سوریه از سوی قدرتهای امپریالیستی غرب و رسانه های وابسته به آنها به افکار عمومی معرفی می شوند.

ها حاضر نبودند بر نقش جنایتکارانه خود در این جنگ و همکاری شان با بنیادگرایان اسلامی و تروریستها و از جمله القاعده مهر تأیید بزنند. چرا که چنین اعتراضی همه تبلیغات فریبکارانه شان در رابطه با القاعده که آن را بزرگترین دشمن امنیت آمریکا و صلح جهانی می نامیدند را نقش بر آب می کرد. اما به تدریج و با رو شدن هر چه بیشتر دستهای آنها در این بازی کثیف، رئیس اداره ضدتروریستی دولت آمریکا "دانیل بنجامین" غیرمستقیم و با گفتن اینکه آمریکا از ارتش آزاد سوریه می خواهد که القاعده را به داخل خودش راه ندهد بر حضور این جریان در جنگ سوریه مهر تأیید زد. و سپس سیر رویدادها دولت آمریکا را مجبور نمود که صریح تر سخن گفته و در حالی که گام به گام از موضع اولیه عقب می نشیند از زبان "لیون پنتا" وزیر دفاع خود علناً به حضور القاعده در سوریه اعتراف کند. در این مورد "اتاق های فکر" همانند (Council on Foreign Relations) و روزنامه های غربی برای توجیه این همدستی کثیف دست به داستان سرائی زده و مطرح کردند که شورشیان سوری و در مجموع گردانهای ارتش آزادی سوریه ریحیه یاخته می باشند و اگر القاعده را در صف خود نمی داشتند بسیار ضعیف می بودند و حتی با کلمات حمایت گرانه اعلام کردند که جنگجویان القاعده با خودشان "دیسپلین، اشتیاق مذهبی، تجربه جنگ در عراق، کمک های مالی از جانبداران سنی منطقه خلیج، و مهمتر از همه، نتایج مهلک" به ارمغان می آورند و وجودشان می تواند روحیه بقیه را ارتقاء دهد.

جالب اینجاست که امروز که این سطور نوشته می شود رسوائی همکاری و همکاری القاعده و آمریکا به آنجا رسیده که علیرغم همه حاشاها و انکار های اولیه حتی نیویورک تایمز نیز گزارش می دهد که "القاعده در "قلب انقلاب" سوریه به وسیله سه گروه فعال می باشد: النصر جبهه ملل شرق

الذکر و با کمک کشورهای چون ترکیه و قطر و عربستان سعودی یک طرف این قطب را تشکیل می دهند و طرف دیگر، امپریالیسم روسیه می باشد که از طریق بشار اسد و با کمک حزب الله لبنان و کمک مستقیم جمهوری اسلامی جنگ امپریالیستی در سوریه را پیش می برند.

در این مقاله کوشش می شود با آشکار کردن نقش ارتجاعی و تروریستی گروه های اسلام گرا در سوریه و برملا ساختن رابطه آنها با امپریالیست های غرب، پرده از ریاکاری های این امپریالیست ها و از حمله امپریالیسم آمریکا برداشته شده و نشان داده شود که آنهائی که "تروریسم" و "بنیاد گرایی اسلامی" را ظاهراً خطر بزرگ برای بشریت می نامند چگونه در سوریه به کار سازماندهی و تغذیه و تقویت این نیروهای تروریست و ارتجاعی مشغولند.

در آغاز، آمریکا و شرکای امپریالیست اش در حالیکه برای شعله ور نمودن آتش جنگ در سوریه از لیبی و پاکستان و کشورهای دیگر، تروریست به سوریه صادر می کردند موقتاً هر گونه رابطه با این دستجات را انکار می نمودند. در حالی که در همان شروع جنگ در سوریه گزارشات زیادی مبنی بر همکاری آمریکا با القاعده در سوریه منتشر می شد. برای نمونه خبرنگار نشریه هافینگتون پست گزارش داد که: "ماموران سازمان سیا(CIA) اینک در جنوب ترکیه مستقر شده اند و از ماه مارس دولتهای عربستان سعودی، قطر و امارات متحده عربی را در امر همکاری و ارسال محموله های جنگی به واحدهای "ارتش آزاد سوریه" راهنمایی می کنند." حتی معاون دبیر حزب زحمتکشان ترکیه، بلنت اسین اوغلو، رسماً اعلام نمود که سازمان سیا (CIA) حدود ۶ هزار نفر عرب، افغان و ترک را برای انجام عملیات تروریستی در سوریه استخدام کرده است. با این همه دیوار حاشا بلند بود و آمریکائی

حدود دو سال از جنگ در سوریه می گذرد؛ جنگی ارتجاعی که دو طرف درگیر در آن برای فائق آمدن بر یکدیگر از توسل به هیچ جنایتی کوتاهی نمی کنند. نتیجه این جنگ جنایتکارانه تاکنون بیش از ۸۰ هزار کشته و هزاران مجروح و چند میلیون آواره و بیخانمان و کشوری ویران شده است. یک طرف این جنگ ضد مردمی رژیم سرکوبگر و ددمنش بشار اسد حافظ نظام سرمایه داری حاکم در سوریه می باشد که سالهاست در خدمت امپریالیست های غرب و شرق، تسمه از گردنه مردم رنج دیده این کشور کشیده و امروز تحت حمایت امپریالیسم روسیه این جنگ را پیش می برد، و طرف دیگر گروه های مزدوری هستند که با پول و اسلحه قدرتهای امپریالیستی غرب (آمریکا و اتحادیه اروپا) در جهت پیشبرد سیاستهای این قدرتها در سوریه، سازمان یافته و به نام "شورای ملی سوریه" و به مثابه نماینده مردم و "انقلاب" سوریه از سوی قدرتهای امپریالیستی غرب و رسانه های وابسته به آنها به افکار عمومی معرفی می شوند. بخش مهمی از این به اصطلاح "اپوزیسیون مردمی" را گروه های بنیادگرای اسلامی ای تشکیل می دهند که اساساً اهل این کشور نبوده و به مثابه مزدوران جنگی از کشورهای دیگر به سوریه اعزام شده اند! بر این اساس آنچه در رسانه های امپریالیستی تحت عنوان "انقلاب" معرفی می شود در واقعیت یک ضد انقلاب مسلح و وابسته به امپریالیستها می باشد. در واقع اگر خوب توجه کنیم می بینیم که سوریه امروز به گره گاه تضادها و رقابتهای امپریالیستی تبدیل شده است و پیچیدگی وضع در آن است که امپریالیستهای گوناگون از آمریکا گرفته تا روسیه و فرانسه و غیره درست به دلیل منافعی که در سوریه دارند اکنون یک قطب بندی در بین خود به وجود آورده و از کمک دولت هائی در خاورمیانه برخوردارند که با هزار رشته به همه این امپریالیست ها وابسته اند. امپریالیست های غرب با اعمال نفوذ از طریق گروه های مرتجع فوق

مدیترانه، گردان عبد الله اعظم و گردان شهید البار ابن مالک. " و البته معنای این گزارش که در آن با صراحت از القاعده در قلب انقلاب سوریه نام برده می شود را کسانی بهتر می توانند درک کنند که صحنه مشمزنکننده دریدن سینه جسد یک سرباز سوری به وسیله یکی از فرماندهان گروه بنیادگرای «کتاب عمر الفاروق» وابسته به یکی از گروه های بنیادگرای فوق الذکر به نام "ابو صقر" و خوردن قلب آن جنازه را در مقابل دوربینی که دارد از این صحنه فیلم می گیرد را دیده باشند! "ابو صقر"، این جهادگر اسلامی در حین خوردن قلب جنازه فریاد می زند: "به خدا سوگند که ما قلب و جگر شما سربازان بشار اسد ... را می خوریم". این واقعه را مردم جهان با نفرت و اشمئزاز در ویدئو های منتشر شده دیدند. حالا دیگر مهم نیست که " سازمان دیده بان حقوق بشر" که در خط آمریکا فعالیت می کند با بیشرمی تلاش کند که "ارتش آزاد سوریه" و دیگر گروه های بنیاد گرا را از این رسوائی بری سازد.

اگر تا دیروز آمریکا و شرکایش با انکار و اکراه از حضور بنیادگرایان اسلامی در سوریه و اتحاد خود با آنها سخن می گفتند، امروز دیگر مدتهاست که اتحادیه اروپا و کل امپریالیستهای غربی، که این روزها دوست دارند خودشان را "جامعه جهانی" بنامند تا کراهت یک قرن تجاوزات امپریالیستی را از خود دور کنند، "شورای ملی ائتلاف سوریه" را به عنوان تنها نماینده مشروع مردم آن کشور به رسمیت می شناسد. حالا دیگر کار به جایی کشیده است که **دو کشور مهم اتحادیه اروپا یعنی بریتانیا و فرانسه، با علم به حضور و نفوذ "گروه های جهادی نظیر القاعده" در رویداد های سوریه، رسماً خواهان مسلح کردن مخالفان اسد شده و از ضرورت ارسال سلاح برای آنها دم می زنند.** آمریکائی ها نیز بازی موش و گربه را به تدریج کنار گذاشته و امروز علناً کمک های خود به این "شورا" و " ارتش آزاد سوریه" سخن می گویند. همان آمریکائی هائی که القاعده و "جبهه النصره" در لیست سیاه تروریستی آنها قرار دارند و بر اساس قوانین آمریکا هرگونه ارتباط مالی و کمک مالی به این جریان غیر قانونی اعلام شده است!

امروز تنیدگی همکاری و همگامی مزدوران و تروریستهای اسلام گرا و به خصوص القاعده با امپریالیستهای غرب و به ویژه امپریالیسم آمریکا در سوریه آنقدر آشکار شده که دیگر حتی رسانه های شناخته شده آنها هم که همواره وظیفه شان لاپوشانی توطئه ها و دسیسه های امپریالیستی است، قادر به کتمان آن نیستند و هر روز گوشه جدیدی از این رابطه در این رسانه ها انعکاس می یابد. به این ترتیب مردم سوریه و نه تنها مردم این کشور، بلکه مردم جهان با وضوح هر چه بیشتری می بینند که

تجربه سوریه یکی از سیاستهای محیلانه امپریالیستی را با وضوح هر چه بیشتری در مقابل چشم همگان قرار داد. توده های ستمدیده سوریه با توجه به زمینه شرایط مادی زندگی شان یعنی زندگی در فقر و فلاکت و در زیر سلطه سرنیزه، متأثر از خیزش مردمی در تونس و مصر و آنچه که به "بهار عربی" معروف شد بر علیه رژیم دیکتاتور بشار اسد بپاخاسته و فریاد نان و آزادی سر داده بودند. اما امپریالیست هائی که این روزها فریاد "اسد باید برود" را سر می دهند درست در زمانی که مردم برای سقوط این دیکتاتور بپاخاسته بودند و داشتند در این راستا پیش می رفتند دارو دسته های اسلام گرای خود را وارد میدان کرده و با به راه انداختن یک جنگ ارتجاعی در سوریه عملاً مبارزات مردم را به حاشیه راندند.

امپریالیستهای که آن همه علیه خطر بنیاد گرایی اسلامی و تروریسم القاعده داستانسرای می کردند، چگونه امروز در جریان برنامه ای منظم، هر روز برای پیشبرد توطئه هایشان در سوریه از لیبی و پاکستان و عربستان، القاعده "تروریست" وارد می کنند و در خاک ترکیه برای آنها اردوگاه زده و به وسیله آنها خانه و کاشانه مردم را مورد تجاوز خود قرار داده اند. تجاوزی که در جلوی صحنه، دولتهای قطر و عربستان و ترکیه عوامل پیشبرد آن می باشند.

به واقع هم وقتی که در جریان این جنگ، تاکنون چند هزار فرد مسلح از اتباع کشورهای عربی و خارجی دستگیر شده اند که در میان آنها افسران ترکیه و عربستان سعودی وجود دارند، وقتی نماینده سوریه در سازمان ملل بارها فهرست اسامی مزدوران خارجی که شامل شهروندان قطر، عربستان سعودی، لیبی، افغانستان، ترکیه و دیگر کشورها بوده اند را به شورای امنیت سازمان ملل ارائه داده، وقتی که برای نمونه درجنگ اخیر در "القصیر" که طی آن حزب الله لبنان برای کمک به بشار اسد وارد میدان جنگ شد تعداد زیادی شهروندان خارجی دستگیر شده اند، چگونه می توان نقش این جریانات وابسته به امپریالیست ها را در جنگ جاری کتمان نمود؟ به همین دلیل هم هست که **روزنامه بریتانیایی، گاردین در ۱۹ ماه مه اجباراً با صراحت گزارش داد که "اتحادیه اروپا تروریست های اسلامگرای سنی را که با پشتیبانی ایالات متحده در سوریه علیه رژیم بشار اسد می جنگند، مستقیماً تأمین مالی می کند." و با زیر خان" نویسنده و روزنامه نگار پاکستانی" در نشریات این کشور گزارش داد که: "دستگاه اطلاعات ترکیه ۹۳ نفر از تروریستهای طالبان و القاعده را از وزیرستان به استان هاناک نزدیک مرزهای سوریه منتقل**

کرده است". او اضافه کرده است که "این ۹۳ تروریست عناصر القاعده و از اتباع کشورهای عربستان، کویت، یمن، پاکستان، افغانستان و شماری از ساکنان عرب وزیرستان پاکستان هستند" و هشیار زیباری، وزیر امور خارجه عراق در جریان یک کنفرانس مطبوعاتی در بغداد نیز تأیید کرد که "شبه نظامیان «القاعده» برای انجام عملیات تروریستی به خاک سوریه وارد می شوند و از مرزهای عراق اسلحه به این کشور حمل می کنند".

واقعیت این است که در طول دو سال گذشته ده ها و صد ها فاکت مبنی بر این امر که در سوریه، القاعده به نمایندگی آمریکا با رژیم اسد می جنگد مستند و افشاء شده که کار انکار این حقیقت را برای امپریالیست ها و مبلغین جیره خوارشان بسیار سخت و غیر ممکن نموده است.

همانطور که ملاحظه شد به جرات می توان گفت که در سالهای اخیر هیچ رویدادی مثل حوادث سوریه ریاکاری امپریالیستها و از جمله امپریالیسم آمریکا را در مقابل چشم مردم منطقه با این وضوح به نمایش نگذاشته بود. مردم منطقه اکنون به عینه می بینند که قدرت هائی که در مخالفت با خطر "تروریسم" و "بنیاد گرایی اسلامی" عریده می کشیدند و هنوز هم می کشند و آن را "خطر" و "تهدید"ی بزرگ برای به اصطلاح صلح جهانی و "ارزشهای" جوامع "آزاد" غرب جلوه می دادند، حال دست در دست همین جریانات تروریست و بنیادگرا برای تأمین هر چه بیشتر منافع خود در سوریه می جنگند، و کار رسوائی شان به آنجا رسیده که در حالیکه همگان به عینه می بینند که این جریانات در زیر عیای همین قدرتها و برای پیشبرد سیاستهای تجاوزگرانه آنها ست که شکل گرفته و با پول و تجهیزات آنهاست که رشد کرده اند باز همچنان بیشرمانه و ریاکارانه به همدیگر اندرز می دهند که باید کاری کرد که کمک های ما به دست چنین گروه هائی نرسد! در حالی که آنها امروز در سوریه مشغول انجام همان کاری هستند که دیروز در افغانستان غلیبه ابر قدرت شوروی سابق انجام دادند. دیروز "مجاهدین افغان" را در افغانستان با دست سازی سیا (CIA) از طریق "بن لادن" برای مقابله با شوروی سابق شکل داده بودند، تا به قول برژنفسکی، ویتنامی برای روسها درست کنند تا روسها نیز مثل آمریکائی ها در ویتنام سرانجام با خفت و خوار میجور به ترک این کشور شوند. سیاست جنگی ای که امپریالیسم آمریکا با همکاری رژیم های دست نشانده خود همچون جمهوری اسلامی آترا پیش برد و موفق شد به این وسیله مردم افغانستان را از چاهی به چاهی دیگر انداخته و با تحمیل جنگی ویرانگر بر آنها شرایط چپاول و غارت خود را در این کشور تسهیل کند.

تروریست های صادراتی و سلاح شیمیایی!

این ترتیب تجربه سوریه یکی از این سیاستهای محیلانه امپریالیستی را نیز با وضوح هر چه بیشتری در مقابل چشم همگان قرار داد. این واقعیت ها تجربه توده های ستمدیده نه فقط در سوریه بلکه در اقصی نقاط جهان را غنی می سازد.

به یاد آوریم که توده های ستمدیده سوریه با توجه به زمینه شرایط مادی زندگی شان یعنی زندگی در فقر و فلاکت و در زیر سلطه سرنیزه، متأثر از خیزش مردمی در تونس و مصر و آنچه که به "بهار عربی" معروف شد بر علیه رژیم دیکتاتور بشار اسد بپاخاسته و فریاد نان و آزادی سر داده بودند. اما امپریالیست هائی که این روز ها فریاد "اسد باید برود" را سر می دهند درست در زمانی که مردم برای سقوط این دیکتاتور بپاخاسته بودند و داشتند در این راستا پیش می رفتند دارو دسته های اسلام گرای خود را وارد میدان کرده و با به راه انداختن یک جنگ ارتجاعی در سوریه عملاً مبارزات مردم را به حاشیه راندند. این یکی از نکات آموزنده جنگ کنونی در سوریه است که به روشنی نشان می دهد که کمونیستها و نیرو های انقلابی حق داشتند زمانی که می گفتند امپریالیستها منظورشان از مخالفت با رژیم بشار اسد نه تأیید سرنگونی این استبداد از پاتین به وسیله مردم و در جهت منافع توده ها بلکه از بالا و بوسیله دارو دسته های مزدور آنها و در جهت تامین هر چه بیشتر منافع خودشان می باشد.

وقتی که قدرتهای غربی به کمک مزدورانشان در منطقه اعتراضات مردمی را بهانه دخالت در این کشور کردند، درگیری بین دارو دسته های مزدور عمداً اسلام گرا با ارتش سرکوبگر بشار اسد صحنه سیاسی سوریه را شکل داد و فاجعه ای آفرید که حاصلش وضع کنونی است. جنگی بین دو نیروی ضد انقلابی و ضد مردمی که برای رسیدن به اهدافشان نشان داده اند از هیچ جنایتی دریغ نمی ورزند. حال علیرغم همه این واقعیات بگذار باز هم کسانی از آنچه در سوریه می گذرد به نام انقلاب مردم سوریه نام ببرند. اما واقعیت این است که سیر رویداد ها در این کشور کار آنها را برای لاپوشانی دخالتهای امپریالیستی برای دست یابی به منافع هر چه بیشتر در سوریه و البته به قول آنها آزادی و دموکراسی بسیار دشوار کرده است. چرا که تجربه سوریه نیز نشان داد که "بنیاد گرایی اسلامی" و "جنگ باتروریسم" در واقع ابزاری است در دست امپریالیستها و به ویژه امپریالیسم آمریکا جهت کستنرش و تعمیق سلطه شان در هر منطقه که به آن نیاز دارند.

اگر نا دیروز آمریکا و شرکایش با انکار و اکراه از حضور بنیادگرایان اسلامی در سوریه و اتحاد خود با آنها سخن می گفتند، امروز دیگر مدتهاست که اتحادیه اروپا و کل امپریالیستها غربی، "شورای ملی ائتلاف سوریه" را به عنوان تنها نماینده مشروع مردم آن کشور به رسمیت می شناسد. حالا دیگر کار به جانی کشیده است که دو کشور مهم اتحادیه اروپا یعنی بریتانیا و فرانسه، با علم به حضور و نفوذ "گروه های جهادی نظیر القاعده" در رویداد های سوریه، رسماً خواهان مسلح کردن مخالفان اسد شده و از ضرورت ارسال سلاح برای آنها دم می زنند. آمریکائی ها نیز بازی موش و گربه را به تدریج کنار گذاشته و امروز علناً از کمک های خود به این "شورا" و "ارتش آزاد سوریه" سخن می گویند.

سوریه سلاح شیمیائی استفاده می کند و ریاکارانه در صدد اند تا همین امر را هم هر وقت که خواستند بهانه توجیه دخالت هر چه بیشتر و علنی تر نظامی خود قرار دهند.

سالها بود که کمونیستها و نیرو های انقلابی با مدارک غیر قابل انکار نشان می دادند که نه تنها القاعده، بلکه بنیاد گرایی اسلامی در کل، دست ساز امپریالیسم آمریکا و شرکا و وسیله پیشبرد سیاستهای امپریالیستی آنهاست و کونه فکرائی با انکار این واقعیت برای آنها پایگاه طبقاتی خرده بورژوازی قائل می شدند و خیلی که می خواستند رادیکال جلوه کنند القاعده و رهبرش بن لادن را سگ زنجیر پاره کرده امپریالیستها جلوه می دادند که به گاز گرفتن ارباب خود مشغول شده است! و به این طریق دستان امپریالیسم در جنایاتی که از سوی بنیادگرایان اسلامی می شد را می شستند.

حال رویداد های سوریه بار دیگر و با وضوحی غیر قابل انکار تنیدگی وابستگی و همکاری بنیادگرایی اسلامی با سلطه امپریالیستی را در مقابل دید همگان قرار داده و ثابت کرده است که این جریانها با پول و تجهیزات همین قدرتها شکل گرفته اند و مجری سیاستهای جنایتکارانه همین ها می باشند. به واقع این جریانها مرتجع وسیله ای جهت پیشبرد سیاستهای امپریالیستی در چهار گوشه جهان هستند. مردم هشیار جهان امروز می بینند که امپریالیستها برای رسیدن به اهداف خود، حتی از سازماندهی "ارتش آزادیبخش" متشکل از القاعده هم دریغ نمی ورزند. به

در سطور فوق به داستانسرای اتاق های فکر امپریالیستها جهت توجیه ضرورت حضور القاعده در جنگ سوریه و صد البته به نمایندگی از "جامعه جهانی" (با قدرتهای امپریالیستی) اشاره شد و از این اتاقها نقل قول شد که حضور جنجوبان القاعده، هم "دیسپلین و اشتیاق مذهبی" و هم "نتایج مهلک" با خود می آورد. منظور از نتایج مهلک نیز نتایج مرگباری است که باعث می شود تا در صفوف نیروی مقابل تخم ترس و وحشت افکنده شده و آنها را دچار تزلزل سازد. حال با نگاهی به عملکرد تاکنونی بنیادگرایان اسلامی و القاعده در سوریه معنای این تعریف و تمجیدهای اتاق های فکر آمریکائی ها از تروریستهای القاعده بهتر قابل فهم می شود. اتفاقی نیست که ما می بینیم همین جریانها مزدور، بی مهابا و با قساوت تمام مردم را می کشند و در ۲۰ مورد قتل عامی که به گزارش سازمان ملل در این فاصله از مردم بیگناه سوریه شده - که شواهد ۱۷ مورد آن تاکنون به ثبت رسیده است- حضور و نقش ضد خلقی گروه های بنیاد گرا، همها با ارتش سرکوبگر و ضد مردمی سوریه غیر قابل انکار می باشد. همین چند روز پیش گروه بنیادگرای التوحید که بخشی از "ارتش آزاد سوریه" می باشد "در راه مواصلاتی حلب به عفرین" ۷۰۰ کرد این کشور را ربوده و آنها را وحشیانه شکنجه کردند و این مردم بیگناه را بدون دادن آب و غذا "در زیرزمین عمارتی در اطراف شهر حلب" زندانی نمودند.

یکی دیگر از کثیف ترین اعمال ضد خلقی این گروههای تحت الحمایه آمریکا و شرکا در سوریه، استفاده از سلاح شیمیائی بر علیه طرف مقابل و مردم رنجدیده می باشد. امری که آنقدر واضح بود که حتی وابستگان به امپریالیسم آمریکا، امپریالیستی که "خط قرمز" خود درحمله مستقیم و دخالت نظامی آشکار در سوریه را استفاده از سلاح شیمیائی اعلام کرده هم نتوانستند نقش آنها را در این جنایت کاملاً کتمان کنند. شاهد بودیم که چگونه به صورت اتفاقی نیروهای امنیتی ترکیه ۱۲ تن از عناصر گروه تروریستی "جبهه النصره" که همراه خود حداقل دو کیلو گاز سمی "سارین" حمل می کردند را دستگیر نمودند و خبر به بیرون درز نمود و رسوائی دیگری بر رسوائی های حامیان و پشتیبانان تروریستهای بنیاد گرای اسلامی افزود. رسوائی ای که نشان می داد آمریکائی ها چگونه در حالیکه استفاده از سلاح شیمیائی را خط قرمز دخالت نظامی خود اعلام می کنند در همان حال از طریق تروریستهای صادرتی شان بر علیه مردم

"بنیادگرایی اسلامی" ابزاری در جهت توسعه سلطه امپریالیسم است!

اشرف دهقانی

نگاهی به آن چه در ترکیه می گذرد

(زمینه ها و ریشه های خیزش)



مبارزه طبقاتی امروز در کشور همسایه ما ترکیه با شدت هر چه بیشتری جریان دارد.... جنبش مردمی جاری در ترکیه، جبهه ای از جنبش انقلابی تمامی کارگران و خلقهای تحت ستم منطقه و از جمله ایران بر علیه دشمن مشترک یعنی امپریالیسم و حکومتهای ارتجاعی وابسته به آن است، بر تمام نیروهای آزادیخواه و واقعا دمکرات است که به هر صورت ممکن از این جنبش انقلابی و خواستههای آن دفاع و صداک نموده های مبارز و دلیر ترکیه را در راستای تقویت همبستگی مبارزاتی بین المللی هر چه وسیعتر در افکار عمومی پژواک دهند.

شده، کاملاً به لب رسیده با توسل به بهانه های ظاهراً قانونی و قابل دفاع برای عموم، به پا خاسته و رو در رو در مقابل دشمنانشان می ایستند. واقعیت این است که مردم ترکیه نیز تحت دیکتاتوری دولتی مدافع منافع سرمایه داران انگل صفت داخلی و امپریالیست ها که البته ادعای دموکرات بودن را هم دارد، زندگی می کنند. در چنین شرایطی است که اعتراض به قطع درختان یک پارک در استانبول آغاز خیزش بزرگ مردم مبارز ترکیه گشت. این مردم با آگاهی از بگير و به بندها و حد شکنجه های قرون وسطائی در سیاهچال های این کشور، و با آگاهی از وحشی گری های پلیس در خیابان ها در حق هر مبارز و معترضی، به پا خاسته اند. امری که خود بیانگر آن است که سیل توده های به حرکت در آمده در خیابان های ترکیه، سیل جان به لب رسیدگان از شدت استثمار و ظلم و ستم سرمایه داران حاکم و از سرکوب و اختناقی است که در اینجا با نام دموکراسی به مردم تحمیل می شود. این در واقع، سیل مبارزاتی همه توده های دریند این کشور است که علیه کلیت رژیم حاکم و در کمترین حد، جهت ناکام گذاردن سیاست های ضد خلقی دولت اسلام گرای وقت، به حرکت در آمده و به پیش می رود. سیل عظیمی که به اعتراف خبرگزاری های رسمی، حداقل در ۶۷ شهر ترکیه جریان دارد.

پیش زمینه های سیاسی خیزش کنونی

علاوه بر همه فشارهای شدید اقتصادی روی اکثریت مردم و نابسامانی های اجتماعی، تلاش های سیاسی حزب عدالت و توسعه (AK PARTİ) و نخست وزیر برای تغییر مسیر جامعه از سکولاریسم به سوی "اسلام گرایی" که به قصد تشدید اختناق در جامعه و به هرز بردن انرژی انقلابی توده ها در مسیرهای فرعی مبارزه (نظیر مبارزه برای عدم

مأموران پلیس، جوانان انقلابی را مورد ضرب و شتم قرار می دهند.

خاستگاه اولیه این موج انقلابی، میدان تقسیم استانبول بود. میدانی که تجمعات مبارزاتی نیروهای چپ اغلب در آنجا صورت می گیرد. امسال نیز در اول ماه مه یعنی ۲۸ روز قبل از آغاز جنبش اخیر، هنگامی که نیروهای چپ به خاطر گرامی داشت روز کارگر به طرف این میدان آمده و قصد تجمع در آن جا را داشتند، با هجوم وحشیانه پلیس مواجه گشتند که تظاهرکنندگان را شدیداً مورد ضرب و شتم خود قرار داد و تعدادی را زخمی نمود. این رویداد گویی پیش زمینه ای برای رویدادهای بزرگتر بود، رویداد بزرگی که به بهانه حمله پلیس به جمع پنجاه نفری ای روی داد که در اعتراض به قطع درختان پارک "قبزی" در آنجا گرد آمده بودند. در واقع، اعتراض به قطع درختان پارک "قبزی"، جرقه ای بر خرمن خشم فروخته توده های تحت ستم ترکیه بود که آتش مبارزه علیه رژیم ضد خلقی حاکم را نه فقط در استانبول بلکه در سراسر ترکیه شعله ور ساخت. بیپهوده نبود که از همان آغاز جنبش، این، رجب طیب اردوغان، نخست وزیر دیکتاتور، سمبل همه نظام اقتصادی و سیاسی ظالمانه حاکم بر ترکیه بود که آماج حملات مردم رزمنده و انقلابی به پا خاسته حاضر در صحنه مبارزه قرار گرفت.

شکی نیست که توده ها علیرغم همه نارضایتی و خشم شان از حاکمیت و سردمداران یک رژیم، هر روز برای مبارزه با دشمنان خود به خیابان نمی آیند، به خصوص اگر آن ها در شرایط فضای رعب و وحشت و اختناق به سر برند که فریادها را در گلو خفه می سازد. تجربه های اخیر چه در ایران و چه در بعضی از کشورهای عربی نیز نشان می دهد که در چنین کشورهایی توده هائی که جانیشان از شدت ظلم و ستمی که بر آن ها اعمال

موج انقلابی برخاسته از اعماق دریای خروشان توده های تحت ستم ترکیه، چند روزی است که سراسر این کشور را در می نوردد.

توده های خشمگین از شرایط ظالمانه حاکم بر ترکیه، در ابعاد میلیونی و تقریباً در تمام شهرهای ترکیه (به جز چند شهر) به خیابان ها آمده و با انرژی انقلابی نهفته در خود به تعرض علیه دشمنانشان پرداخته اند. مراکز ستم چون بانک ها به مثابه نشان استثمار و غارت کارگران و زحمتکشان و دیگر توده های ستمدیده در ترکیه توسط امپریالیست ها و سرمایه داران وابسته در این کشور، و هم چنین مراکز سرکوب و نمود جنایت و ستمگری در حق مردم ترکیه چون پاسگاه های پلیس، دفاتر حزب حاکم، در اولین حرکت توده ها با خشم و کینه توسط آنان در هم کوبیده شدند. خیرگزاری ها از به آتش کشیدن مقر نیروهای پلیس ویژه مداخله در میدان تقسیم در استانبول و انهدام چندین دستگاه ماشین پلیس در این شهر گرفته تا شکستن شیشه بانک ها و ساختمان های مربوط به مراکز سرکوب و به آتش کشیده شدن آن ها در شهرهای مختلف گزارش می دهند. درگیری با پلیس که برای پراکنده کردن تظاهر کنندگان نه فقط از گاز اشک آور و ماشین های آب پاش بلکه با وحشی گری تمام از گاز فلفل نیز استفاده می کند، تا کنون منجر به زخمی شدن تعداد بسیار کثیری از مردم و کشته شدن حداقل سه نفر (البته بر اساس گزارشات رسمی) شده است، و به گزارش روزنامه گاردین به نقل از انجمن پزشکان ترکیه، شش نفر بینائی خود را از دست داده اند. یکی از اعمال نیروهای ضد خلقی در درگیری بین نیروهای مردم و پلیس استفاده از نیروهای امنیتی در لباس شخصی برای سرکوب مردم می باشد و به صورتی که در ویدئو ها دیده می شود اینان به همان صورتی که شغل ناشریفشان در شکنجه گاه ها ایجاد می کند، حتی بی رحمانه تر و وحشیانه تر از

منوعیت مصرف مشروبات الکلی و غیره) صورت می گیرد و در دوره اخیر در پیش گرفتن سیاست دخالت در جنگ جاری در سوریه، از مسایلی هستند که تضادهای موجود در جامعه ترکیه را هر چه بیشتر تشدید و بر نارضایتی ها و خشم توده ها از حاکمیت، ابعاد گسترده تری داده اند. بر چنین زمینه ای در ۱۸ دسامبر سال گذشته هنگام دیدار طیب اردوغان از دانشگاه صنعتی خاورمیانه واقع در آنکارا، یکی از پرشورترین تظاهرات دانشجویی به وقوع پیوست و دانشجویان مبارز نخست وزیر را "جنگ طلب امپریالیست"، "فاشیست" و "دشمن علم" خوانده و خواستار بیرون رفتن او از دانشگاه شدند. این تظاهرات با حمله پلیس به دانشجویان مواجه شد که طی آن ده ها دانشجو زخمی شدند. اما انتشار خبر این مبارزه در جامعه، علیرغم همه تهدیدات اردوغان و هم پالگی هایش علیه دانشجویان مبارز، بارقه امید در دل های ستمدیده گان به وجود آورد. به گونه ای که به زودی مبارزات دانشجویی سراسر ترکیه را فرا گرفت؛ و حتی در برخی شهرها نظیر استانبول، دانشجویان با انجام بعضی اقدامات مبارزاتی، آشکارا حمایت خود را از مبارزات دانشجویان دانشگاه صنعتی خاورمیانه اعلام کردند. پاسخ دولت ارتجاعی حاکم به مبارزات دانشجویی، نه فقط سرکوب دانشجویان بلکه به گیر و به بند بعضی روزنامه نگاران، فعالین سندیکائی، کارگران و هنرمندان به بهانه ارتباط آنان با یک تشکل چپ گرا بود. حمله به کنسولگری آمریکا، و حمله موشکی به مرکز حزب توسعه و عدالت و همچنین ساختمان وزارت دادگستری که گفته می شود از طرف یک نیروی چپ صورت گرفت و متعاقب آن، سرکوب تشکل های کارگری و دانشجویی از طرف دولت، و بعد تلاش نیروهای چپ و آزادیخواه برای گرامیداشت روز اول ماه مه در میدان تقسیم و برخورد وحشیانه پلیس به تظاهرکنندگان در این میدان، از دیگر رویدادهای ماه های اخیر در ترکیه بودند که مسلماً در بیداری جامعه ترکیه و کشاندن آن ها به صحنه مبارزه نقش خود را داشته اند. اما، یکی از رویدادهای مهم که نگرانی و تنفر هر چه بیشتر توده های تحت ستم ترکیه را از رژیم حاکم و سیاست های نخست وزیر برانگیخت وقوع انفجارهائی در یکی از شهرهای هم جوار با سوریه به نام هاتای (Hatay) در تاریخ ۱۱ ماه می بود که طی آن براساس اخبار رسمی حداقل ۵۰ نفر به شکل فجیعی کشته و بیش از ۱۰۰ نفر مجروح شدند. این واقعه خونین هشداری برای توده های مردم بود که دولت حاکم دارد ترکیه را وارد جنگی ارتجاعی و امپریالیستی با سوریه می کند، امری که نگرانی شدید آنان را موجب شده است. همه این وقایع را در حقیقت باید به عنوان پیش زمینه های سیاسی برای ورود میلیونی ستمدیده گان به صحنه مبارزه خونین با پلیس ترکیه به حساب آورد.

خصوصیت عام جنبش جاری در ترکیه

جنبش کنونی در ترکیه یک جنبش خود بخودی است. یعنی به دعوت یک رهبری معین برپا نشده و هیچ رهبری نیز در راس آن وجود ندارد. جنبشی است عمومی و همگانی. درچنین جنبش هائی به ظاهر این طور به نظر می آید که همه شرکت کنندگان خواهان یک چیز واحد هستند و گویا اهداف و آرمان های یکسانی را تعقیب می کنند. اما واقعیت این طور نیست. یک جنبش عمومی، در بطن جامعه ای رخ می دهد که به طبقات تقسیم شده است. از این رو در چنین جنبش هائی همواره بخش هائی از میان طبقات گوناگون جامعه شرکت داشته و با حضور خود، به آن روح و شکل و شمایل خاصی را می بخشند. بر چنین اساسی است که وقتی جنبش عمومی و همگانی در ابتدا با درخواستی اصلاح طلبانه همچون خواست حفاظت از محیط زیست یا - هم چنان که در مورد ایران دیدیم - در اعتراض به تقلب در انتخابات شروع می شود با ورود جمعیتی متعلق به اقشار و طبقات مختلف در جامعه به آن، وضع و حال دیگری گرفته و خواست ها و شعارهای جدیدی در آن مطرح می شوند. آن هم به گونه ای که گاه موضوع و شعارهای اولیه اساساً به عقب رانده می شوند. به طور کلی، در یک جنبش عمومی اقشار و طبقات گوناگون هر یک اهداف و خواست های طبقاتی و آرمان های خاص خود را دنبال می کنند؛ و به همین خاطر هم شعارهای متفاوت و طرز برخورد های متفاوتی را می توان در آن مشاهده کرد. باید به خاطر سپرد که کشف وجود طبقات در جامعه و نقش متفاوت آن ها در جریان انقلاب، به قرن ۱۸ میلادی بر می گردد؛ و اولین بار این متفکرین و دانشمندان فرانسه بودند که در جریان انقلاب کبیر فرانسه به وجود طبقات در جامعه پی برده و مبارزه بین طبقات را مورد توجه قرار دادند. آن ها در جریان انقلاب توده ها، در انقلابی که ظاهراً این طور به نظر می رسید که گویا همه برای برآورده کردن یک هدف در آن شرکت دارند، وجود طبقات و خواست های طبقاتی متفاوت آنان و جریان مبارزه طبقاتی را در جامعه تشخیص دادند. بعدها مارکس و انگلس با تکیه بر این کشف جامعه شناسانه ی ارزشمند، به توضیح و تشریح بسیاری از رویدادهای اجتماعی که تا آن زمان برای بشریت معما بودند پرداختند و از جمله ثابت کردند که "مبارزه طبقاتی لکوموتیو تاریخ است" و یا به بیانی مشخص تر "انقلاب ها لکوموتیو تاریخ اند." مبارزه طبقات ستمدیده با طبقات ستمگر درحقیقت منجر به در هم کوبیده شدن سیستم های اقتصادی - اجتماعی کهنه گشته و به

آفرینش سیستم های جدید و در نتیجه پیشرفت و ترقی می انجامد، و به این گونه تاریخ به جلو می رود. در جنبش عام و همگانی کنونی نیز در واقع طبقات و اقشار موجود در جامعه ترکیه در آن حضور داشته و نقش خود را ایفا می کنند. این جنبش بسته به این که هر کدام از طبقات از چه نیروی بالفعلی برخوردار هستند و نوازن قوا بین نیروهای دشمن و مجموعه نیروهای خلق چگونه است می تواند این یا آن مسیر و شکل و شمایل را به خود بگیرد و نتایجی را به بار آورد. اما آن چه مهم است این است که در هر حال همین مبارزه طبقاتی جاری، همان لکوموتیوی است که به سهم خود تاریخ را به جلو می برد.

شکی نیست که توده ها به طور عام دشمن خود را در هیئت حکومتی که بر آن ها اعمال ظلم و ستم می کند، می بینند. به همین دلیل است که از آغاز جنبش در ترکیه، اردوغان و حزب "عدالت و توسعه" (ا.ک.پ. AKP) وی آماج حملات توده های به پا خاسته قرار گرفتند. اما حتی در پشت شعارها و اعمال توده ها علیه فرد مزبور و دارو دسته اش، باید مرزها را تشخیص داد. مرز و موضع اکثریت توده های رنج دیده که در پشت نام اردوغان و حزب عدالت و توسعه، کل حاکمیت و رژیم ضد خلقی حاکم بر ترکیه را آماج حملات خود قرار داده و خواهان سرنگونی تمامیت آن می باشند، و مرز و موضع کسانی که از پیشروی جنبش به چنین سمتی هراسناک بوده و صرف برکناری دار و دسته اردوغان را برای رسیدن به اهداف خود کافی می دانند. به همین دلیل است که در این جنبش، هم شعارهائی با مضمون مرگ بر رژیم فاشیستی ترکیه شنیده می شود و هم شعارهائی که استعفای نخست وزیر وقت در آن برجسته گشته است. هم پرچم سرخ نشان طبقه کارگر و تصاویر کمونیست هائی چون دیز گزمیش، یوسف اصلان، حسین اینان و ماهیر چایان را می توان در این جنبش دید و هم پرچم رسمی ترکیه که نشان ناسیونالیسم ترک است، همچنین پرچم هائی که با عکس آتا تورک، بنیانگذار جمهوری ترکیه مزین شده که به نشانه طرفداری از سکولاریسم و مخالفت با سیاست های اسلام گرایانه حزب عدالت و توسعه در دست گرفته شده اند. با همه این اوضاع، این واقعیت غیر قابل انکار است که نیروی محرکه جنبش جاری در ترکیه خواست میلیونی ها تن از توده های زحمتکش و رنج دیده برای تأمین مبرم ترین نیاز های زندگی خود می باشد. از این رو این صدا که "من طرفدار انقلاب هستم. اردوغان باید قدرت ما را درک کند. زنده باد انقلاب" (نقل از شبکه تلویزیونی فرانس ۲۴)، صدای واقعی اکثریت توده های تحت ستم ترکیه می باشد. به این امر می توان با بررسی شرایطی که سیاست های

نئولیبرالیستی حاکمیت فعلی در جهت تأمین منافع امپریالیست‌ها، برای اکثریت مردم ترکیه به وجود آورده هرچه بیشتر پی برد.

ترکیه و سیاست‌های اقتصادی و سیاسی دولت

صحبت از کشوری است با جمعیتی بیش از ۷۸ میلیون نفر و با مساحتی در حدود ۷۸۰۵۷۶ کیلومتر مربع. کشور ترکیه از شمال به دریای سیاه، از جنوب به دریای مدیترانه، از غرب به دریای اژه و از شمال غربی به دریای مرمره پیوسته است. کشوری که محل اتصال دو قاره آسیا و اروپاست و هم چون پلی اروپا را به منطقه مهم و استراتژیک خاورمیانه متصل می‌سازد. ترکیه از مشرق با ایران، از شمال شرقی با ارمنستان، از مغرب با یونان و بلغارستان و از جنوب با عراق و سوریه هم جوار است.

رجب طیب اردوغان در مقام نخست وزیر ترکیه، قدرت مندترین مرد ترکیه به شمار می‌رود، و حزب "عدالت و توسعه" که خود اردوغان و عبدالله گل، رئیس جمهور فعلی ترکیه از مؤسسين آن بودند، حزب حاکم در این کشور می‌باشد. این حزب پس از انحلال حزب اسلام گرای رفاه در سال ۱۹۹۷ تشکیل شد و رهبر عقیدتی و ایدئولوژیک آن فردی به نام «فتح الله گولن» است که با توجه به نوع تعالیم اسلامی و ضد کمونیستی اش، یادآور خمینی در ایران می‌باشد.

حزب عدالت و توسعه که خواهان "اسلامی" کردن ساختار قدرت بیپاسی و کل جامعه در ترکیه بوده و مبلغ "مدل اسلام معتدل ترکیه" است، در سال ۲۰۰۲ با پشتیبانی همه جانبه امپریالیست‌های آمریکا و شرکایش در اتحادیه اروپا به قدرت رسید. این حزب برای "اسلامیزه" کردن ترکیه و کنار زدن "کمالیسم" به مفهوم سکولاریسمی که با نام کمال آتا تورک، شناخته می‌شود، تا کنون از جنبه‌های سیاسی و اجتماعی دست به اقدامات گسترده‌ای زده است - که اشاعه برگزاری نماز و مراسم‌های اسلامی به طور دسته جمعی و اقدامات اخیراً انجام شده چون ایجاد مزاحمت در روابط بین دختران و پسران با همدیگر و اقدام به ممنوع کردن فروش مشروبات الکلی، تلاش برای تغییر قانون طلاق علیه زنان، کوشش در به اصطلاح محجبه کردن زنان (بیپه‌وده نیست که همسران نخست وزیر و رئیس جمهور از سال ۲۰۰۷ با روسری و لباس‌های به اصطلاح اسلامی در مجامع عمومی حاضر می‌شوند) و غیره از آن جمله‌اند. اما، این قبیل اقدامات تنها یک شکل از عملکردهای ارتجاعی دولت حاکم می‌باشد. اعمال دیکتاتوری و آزادی‌کشی‌های این دولت در همه حوزه‌ها از سرکوب دائمی آزادی بیان و مطبوعات گرفته تا ایجاد محدودیت برای فعالیت‌های

کارگری تا سرکوب نویسندگان و هنرمندان و غیره تا تبعیض و سرکوب اقلیت‌های مذهبی و به طور برجسته علویان که بیش از ۲۰ درصد از جمعیت کشور را تشکیل می‌دهند (اخیراً اردوغان نام پل سومی را که در استانبول ساخته می‌شود "سلطان سلیم" نامید، که مظهر کشتار پیروان مذهب علوی می‌باشد). در عین حال دولت اردوغان با به عهده گرفتن وظایف اقتصادی و سیاسی خاص از طرف امپریالیسم آمریکا و شرکا و تأکید بر به ظاهر رشد اقتصادی بالا در ترکیه، تبلیغات گزافی را مبنی بر تبدیل ترکیه به یک مدل اقتصادی برای کشورهای در حال توسعه که با ایدئولوژی "اسلامی" هدایت می‌شوند به راه انداخته و در حالی که آمادگی خود را برای اجرای نقش زاندارمی در منطقه خاورمیانه و حتی در اروپای شرقی به اربابان امپریالیست‌اش یاد آور می‌شود، از رؤیای عظمت طلبانه خود برای احیای امپراطوری عثمانی که نه فقط شامل کشورهای عربی کنونی بود بلکه قفقاز و بالکان را نیز در بر می‌گرفت، سخن می‌گوید. درچنین راستائی است که احمد داود اوغلو، وزیر امور خارجه ترکیه، اخیراً در پارلمان این کشور مطرح کرد که "خاورمیانه جدید در حال شکل گیری است و ترکیه رهبری این خاورمیانه را به دست می‌گیرد." اقدامات ارتجاعی - مذهبی اردوغان به همراه تبلیغات گزاف عظمت طلبانه وی و حزب عدالت و توسعه در شرایط تشدید وابستگی هر چه بیشتر ترکیه به امپریالیست‌های غربی و پیشبرد سیاست‌های تجاوزکارانه آمریکا در خاورمیانه و نقشی که از طرف آمریکا به دولت کنونی ترکیه محول شده صورت می‌گیرد.

پیش از روی کار آمدن اردوغان، ترکیه به یمن وام‌های کلانی که از صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی دریافت کرده بود، یکی از بزرگترین کشورهای وامدار و مقروض در جهان به شمار می‌رفت. اردوغان این اوضاع را با گرفتن وام‌های باز هم بیشتر در جهت وابستگی هر چه بیشتر اقتصاد ترکیه به این نهاد‌های امپریالیستی تشدید نمود. همان طور که می‌دانیم اجرای طرح‌های اقتصادی نئولیبرالی و از جمله خصوصی‌سازی، یکی از سیاست‌هایی است که به خواست سرمایه‌داران امپریالیست توسط نوکران و دولت‌های وابسته شان در اقصی نقاط دنیا پیاده می‌شوند. در این زمینه نیز دولت اردوغان گوی سبقت را از پیشینیان خود ربوده و با تسهیل شرایط برای سرمایه‌گذاری‌های خارجی و حتی فروش بانک‌ها و بنادر و راه‌ها به سرمایه‌داران خارجی، اقتصاد ترکیه را بیش از پیش به امپریالیست‌ها وابسته کرده است. اتفاقاً، بر زمینه تشدید سرمایه

گذاری‌های خارجی که از قیل آن‌ها البته بورژوازی وابسته این کشور نیز هر چه فربه‌تر گردید، ظاهراً رشد و رونق اقتصادی در ترکیه حاصل شد و به مرتجعین امکان تبلیغات دروغین جاه طلبانه‌ای را داد. اما این در واقع یک حباب اقتصادی بود که با عواقب خود نظیر رشد نرخ تورم، کسری بودجه، رکود و کساد اقتصادی و غیره پایدار نماند و ترکیه.

معضلانی که امروز ترکیه همچون همه کشورهای وابسته به امپریالیسم (نظیر ایران) با آن روبروست ناشی از وابستگی این کشور به سیستم اقتصاد امپریالیستی است که در سال‌های اخیر با توجه به رشد بحران در سیستم سرمایه‌داری جهان و سرشکن کردن آن از طریق سیاست‌های نئولیبرالیستی بر دوش توده‌های تحت ستم این کشور، شدیدتر و گسترده‌تر گشته است. افزایش نرخ بیکاری و در همان حال رشد تورم و از دست دادن ارزش لیر ترکیه و در نتیجه تشدید فقر و فلاکت و تبعات تأسف بار آن نظیر رشد فحشا، گدائی و رشد انواع تخلف‌ها و نا امنی‌ها در جامعه، نتیجه استثمار شدید نیروی کار و عملکردهای غارتگرانه بورژوازی وابسته این کشور می‌باشد. امروز در آمد بسیاری از مردم ترکیه روزانه دو دلار و با حتی کمتر از آن است. حتی کارمندان دولت زندگی‌ای در حد پائین‌تر از خط فقر دارند. بر طبق آمارهای منتشر شده، از هر چهار کودک در ترکیه یک کودک دچار سوء تغذیه است و بر اساس گزارش سازمان همکاری و توسعه اجتماعی، ترکیه دارای بیشترین میزان مرگ و میر کودکان در بین کشورهای عضو این سازمان است. زاغه‌نشینی در اطراف شهرهای بزرگ به همان گونه که ما در ایران شاهدیم در اینجا نیز وسیعاً وجود دارد. در چنین شرایطی در صد کمی از اقلیت جامعه از قیل اجرای پروژه‌های امپریالیستی در کشور به ثروت‌های کلانی دست یافته‌اند و اختلاف طبقاتی بسیار چشمگیر گشته است. همه این واقعیات زمینه اصلی خیزش اخیر در ترکیه می‌باشند. عملکرد اخیر دولت اردوغان در رابطه با پیشبرد سیاست‌های جنایتکارانه آمریکا در سوریه مفضل دیگری است که نگرانی مردم ترکیه از درگیر شدن در جنگ امپریالیستی جاری در سوریه را فراهم آورده است. این امر نیز به نوبه خود باعث رشد تضاد میان توده‌های مردم و حکومت گشته است. اساساً باید توجه داشت که همین که یک مطالبه اجتماعی به چه سرعتی به شعارهایی با مضمون سیاسی تبدیل شد و چطور در همان آغاز اولین تجمعات توده‌ای، کار به درگیری خشونت‌بار بین مردم و پلیس انجامید، خود نشان‌دهنده شدت تضاد فیمابین توده‌های ستمدیده ترکیه با حاکمیت و بیانگر

شدت خشم آنان از وضع ظالمانه موجود است.

جنبش مردمی ترکیه و

وظیفه نیروهای آزادیخواه

مبارزه طبقاتی امروز در کشور همسایه ما ترکیه با شدت هر چه بیشتری جریان دارد. در این جا نیز هم چون ایران طبقه کارگر در مقابله با طبقه سرمایه دار و حاکمیت ارتجاعی موجود، قشرهای مختلف خرده بورژوازی را در کنار خود دارد، قشرهایی که هر یک به دلیل ستم هائی که از این حاکمیت مدافع منافع سرمایه داران و امپریالیست های ذینفع در ترکیه، متحمل می شوند، همگی در جبهه واحد با پرولتاریای ترکیه علیه این حاکمیت قرار دارند. درست همین تضاد و مبارزه بین کارگران و زحمتکشانشان و اقتشار مختلف خرده بورژوازی با نیروهای ضد خلقی شامل سرمایه داران و امپریالیست ها با نهادهای سیاسی و نظامی شان به همراه همه آنانی که جیره خوار سفره غارت آن ها هستند و در کلیت با حاکمیت امپریالیستی موجود می باشد که امروز جامعه ترکیه را به شدت تکان داده است. تضادی که نیروهای یک طرف را برای پیشروی به جلو به اعمالی سوق داده که با کلمات شجاعانه، فداکارانه و قهرمانانه قابل توصیف می باشند، چرا که ماهیت اعمالشان انقلابی و ترقی خواهانه است، و نیروهای طرف دیگر را که دارای ماهیت واپس گرایانه و ارتجاعی است بر آن داشته که برای حفظ وضع موجود، مرتکب بدترین و وحشیانه ترین جنایات گردند. موضوع مهم دیگر این است که در یک جنبش عمومی این فقط نیروهای خلقی واقعاً معترض و مبارز علیه سیستم و دولت حاکم نیستند که دست به فعالیت سیاسی می زنند بلکه نیروهای رفرمیست و حتی ارتجاعی نیز به نحوی خود را داخل این جنبش ها کرده و می کوشند با اعمال و تبلیغات خاص خود، آن جنبش را از مسیر اصلی خود خارج کرده و جهت دلخواه خود را به آن بدهند. در این کار، اینان علاوه بر همه امکانات شان، رسانه های ارتجاعی گوناگون را نیز پشت سر خود دارند که آشکارا یا مودبانه به نفع آن ها تبلیغ و به پیشبرد اهدافشان کمک می کنند.

برخلاف خیزش سال ۱۳۸۸ در ایران که به بهانه ای پا گرفت (تقلب در انتخابات) که بخشی از نیروهای ضد انقلابی (دارو دسته موسوی و کروبی و به طور کلی "سبزها") نیز آشکارا امکان نفوذ در جنبش توده ها را یافتند (به همین خاطر هم سعی کردند نشان "سبز" به این جنبش زده و آن را از مسیری که توده ها پیش میبردند، منحرف کنند - که البته نتوانستند). در ترکیه یک حرکت اصلاح طلبانه (مقاومت در مقابل قطع درختان میدان تقسیم) مبداء جنبش انقلابی کنونی است و نیروهای سازشکار و یا

ارتجاعی برای نفوذ در این جنبش سعی دارند ظاهراً خود را موافق با آن نشان دهند. اگر در جریان جنبش سال ۸۸ در ایران همه نیروهای واپس گرا و ارتجاعی سعی کردند، تقلب در انتخابات و گویا دفاع از موسوی را دلیل جنبش عظیم توده ای در ایران جلوه داده و همه شجاعت های اعجاب انگیز و برخورد های انقلابی توده ها را تحت نام "جنبش سبز" به خورد دیگران بدهند - تا حداقل افراد بی خیر در سطح جهان را بفریبند، امروز در ترکیه با ظاهر دفاع از جنبش تحسین برانکیز مردم انقلابی، کوشش نیروهای سازشکار و حتی متعلق به جبهه ارتجاع آن است که مثلاً با دفاع از خواست حفظ محیط زیست و ظاهراً هم آوازی با معترضین به قطع درختان پارک فیزی، سطح جنبش انقلابی توده های تحت ستم ترکیه را در همین حد پائین بیاورند.

خیزش وسیع مردم مبارزه ترکیه، ضربه بزرگی به حاکمیت ضد خلقی حاکم بر ترکیه که تا کنون خود را قدرت مطلق در ترکیه تصور می کرد و بر این مبنا سیاست های ضد خلقی خود را پیش می برد، وارد کرده است. همچنین این خیزش نه فقط نگرانی بورس بازان و سرمایه دارن دیگر را در ترکیه باعث شده بلکه امپریالیسم آمریکا را نیز که انجام وظایفی را در ارتباط با سوریه به عهده دولت وقت ترکیه گذاشته هراسناک نموده است. امروز همه دشمنان به تکیو افتاده و هر یک با اتخاذ تاکتیک ها و تبلیغات خاص می کوشند این جنبش را از پای در بیاورند. خبرگزاری هائی نظیر بی بی سی کماکان به نفع اردوغان به طور مودبانه تبلیغ می کنند و از "هوادران پر شور" او خبر داده و بدون این که به روی خود بیاورند که آن ها اقلیتی جیره بگیر یا به گونه ای که در ایران مشهور است "ساندیس خور" هستند که در مقابل میلیون ها مردم ترکیه قرار دارند، از موافقین و مخالفین وی که گویا وزن چندان نامتعادلی هم ندارند صحبت می کنند. در داخل ترکیه نیز در حال حاضر نیروهای دشمن در کنار همه تهدیدات و چه وحشیانه به مردم، دست به فریب کاری وسیعی زده اند به طور که امروز ظاهراً بازار انتقادهای دروغین شان به پلیس و سرزنش آن ها گرم است، حتی خود اردوغان هم از "زیاده روی" پلیس در دست زدن به خشونت در حق تظاهر کنندگان صحبت می کند. ارتجاع حاکم بر ترکیه با این شیوه ها قصد خام کردن توده های مبارز را دارد و به این ترتیب می کوشند مبارزین را از خیابان به خانه برگردانند تا پس از آن به راحتی و در خفا بتوانند آن ها را قلع و قمع کنند. از سوی دیگر مردم شجاع و مبارز ترکیه در طی چند روز نبرد خونین با نیروهای مسلح دشمنان خود، به تجربه هائی دست یافته اند. آن

ها نه فقط دیدند که پلیس باچه وحشی گری در مقابل مبارزین عمل می کند بلکه شاهد بودند که افراد مسلح دیگر در لباس شخصی در داخل تظاهرات مردم حضور یافته و در مواقع مقتضی به ضرب و شتم بی رحمانه تظاهر کنندگان می پردازند. این واقعیات در حالی که در خدمت رشد آگاهی مردم قرار دارد، تجربیاتی را به دست می دهد که در مبارزات آینده به کار توده های مبارز خواهد آمد.

جنبشی که امروز در ترکیه جریان دارد بر زمینه شرایط ظالمانه ای به وجود آمده که زمینه خیزش سال ۱۳۸۸ در ایران بود، بر اساس همان زمینه ای که انقلابی را در تونس و مصر دامن زد، همان زمینه ای که کارگران مبارز را در قبرس و یونان و اسپانیا به حرکت در آورد. زمینه ها و ریشه های مادی این جنبش ها چنان قوی هستند که با سرکوب از بین نمی روند. جنبشی از پا می افتد و جنبشی دیگر در جانی و در زمانی سر بلند می کند و دوباره و دوباره. به یاد آوریم که پس از انقلاب اکبر، گسترش و شدت گیری مبارزات ملی و آزادیبخش در کشورهای مستعمره، نقش بزرگی در از پا در آوردن امپراطوری بریتانیای کبیر یا همان امپریالیسم انگلستان که سرکرده امپریالیست ها در جهان بود ایفاء نمود. جنبش بزرگ مردم مبارز ترکیه نیز از قماش جنبش های جاری در منطقه خاورمیانه و در اقصی نقاط جهان است که امروز ناقوس مرگ قطعی امپریالیست ها و نابودی سیستم گنبدیده سرمایه داری جهانی را به صدا در آورده است.

جنبش مردمی جاری در ترکیه، جبهه ای از جنبش انقلابی تمامی کارگران و خلقهای تحت ستم منطقه و از جمله ایران بر علیه دشمن مشترک یعنی امپریالیسم و حکومتهای ارتجاعی وابسته به آن است، بر تمام نیروهای آزادیخواه و واقعا دمکرات است که به هر صورت ممکن از این جنبش انقلابی و خواستههای آن دفاع و صدای توده های مبارز و دلیر ترکیه را در راستای تقویت همبستگی مبارزاتی بین المللی هر چه وسیعتر در افکار عمومی پژواک دهند.

* این مقاله در ابتدا به قصد پاسخگویی به سئوالات بعضی رفقا در مورد رویدادهای جاری در ترکیه بر اساس اخبار و گزارشات منتشر شده در اینترنت نوشته شد، ولی با توجه به اهمیت رویدادهای ترکیه بی مناسبت نیست که آن را در اختیار عموم نیز قرار دهم.

خرداد ۱۳۹۲

پیرامون

نمایشات انتخاباتی

جمهوری اسلامی!



با پایان نمایشات انتخاباتی یازدهمین دوره ریاست جمهوری رژیم، گردانندگان این "انتخابات" مهندسی شده، نام حسن

روحانی، یکی از جنایتکاران شناخته شده نظام دیکتاتوری حاکم بر ایران را به عنوان "چهره معتدل" و "میانه رو" و به ظاهر "مخالف رهبری"، به عنوان "پیروز انتخابات" و حاصل "رای حماسی" مردم ایران از صندوق های مارگری خود بیرون آورده اند.

بلافاصله پس از اعلام نام این مهره خادم حکومت سرکوب و دیکتاتوری و جنایت جمهوری اسلامی، موج وسیعی از تبلیغات ردیلانه از سوی بلندگوهای تبلیغاتی رژیم جمهوری اسلامی، با حمایت قدرت های امپریالیستی برای فریب توده های ستمدیده ای آغاز شده که با تمام وجود با موجودیت کلیت این بساط استعمار و غارت و سرکوب مخالفند و در هر فرصتی که بدست می آورند عزم خود برای سرنگونی این رژیم سرکوبگر با شعار مرگ بر جمهوری اسلامی و مرگ بر رهبر آن به منصف ظهور می رسانند. در این تبلیغات عوام فریبانه از "انتخاباتی" که مقدمات آن با ایجاد یکی از گسترده ترین فضاهای امنیتی در تهران و شهرهای بزرگ، در غیر دمکرات ترین حالت فراهم شد، از "انتخاباتی" که ابعاد "مهندسی" شدن تمام جوانبش شهره عام و خاص می باشد، از "انتخاباتی" که گردانگانش بخاطر وحشت از انفجار قدرت مردم گرسنه و بیکار و بی خانمان حتی تحمل "رقابت صوری" نوکران وفادار خویش (رفسنجانی و مشایبی) در آن را نکردند، و بالاخره از "انتخاباتی" که مطابق تمامی شواهد مستقل، با بی اعتنائی وسیع میلیون ها تن از کارگران و زحمتکشان و حاشیه نشین ها و گرسنه گان و کارتن خواب ها، یعنی اکثریت مردم ایران روبرو شده، به مثابه یک انتخابات "آزاد" و حاصل "رای حماسی" مردم نام ببرند.

در ادامه این تبلیغات مهندسی شده که تمام هدفش حفظ نظام ننگ و نکبت و خفقان سرمایه داران زالو صفت وابسته و اربابان جهانی شان در ایران می باشد، است که تمام مرتجعین بزرگ و کوچک بین المللی برای تقویت وجهه ضد خلقی و جنایتکار جمهوری اسلامی با یکدیگر مسابقه گذارده و رباکارانه به تعریف و تمجید از "نتایج شگفت آور" این نمایشات حکومتی و معجزه بروز اراده آزاد مردم ما در جمهوری اسلامی و آغاز یک دوره جدید "تغییر" به نفع توده ها پرداخته اند. در این تبلیغات، در واقع امپریالیست ها به تکرار تاکتیک عوام فریبانه ای پرداخته اند که توده های آگاه ما با امثال آن در دوره ریاست جمهوری رفسنجانی جنایتکار و خاتمی فریبکار آشنا هستند. تبلیغات مسمومی که مطابق آن کوشیده می شود تا گرگی که از صندوق های انتخاباتی بیرون آمده به مثابه میشی بی آزار به مردم ما قالب شود.

بر خلاف تمامی ساده اندیشان و نیروهایی که با اعلام نتایج انتصابات حکومتی مفتون تبلیغات فوق شده و با باور ادعاهای گردانندگان نمایش انتخاباتی اخیر - که به قول "رئیس جمهور منتخب"، ابعاد "تلاش" برای مهندسی" کردنش تا حد "مهندسی

کردن رقابت بین کاندیداها" نیز پیش رفت- آن را نشانه "احترام به رای مردم" و حاصل این رای می دانند، این تبلیغات فاقد کمترین حقانیت و اصالتی ست. مهم تر آن که سازمان دهندگان این تبلیغات سعی می کنند با دروغپردازی در مورد این که بیرون کشیدن روحانی جنایتکار "خواست" واقعی و قلبی مردم ماست، در واقع روحیه مبارزاتی توده ها را تضعیف و آن ها را دچار ناامیدی کنند. برغم این تلاش های خطرناک و ضدانقلابی، اما واقعیت این است که با توجه به ماهیت ضد خلقی دیکتاتوری حاکم، این طوفان تبلیغاتی طولی نخواهد کشید و این ماسک "دمکراسی" و "اعتدال" بر صورت کریه جنایتکارانی نظیر روحانی - همان گونه که اسلاف او یعنی رفسنجانی و خاتمی ثابت کردند- دیری نخواهد پایید. در نتیجه نباید فریب چنین تبلیغات رباکارانه ای را خورد.

برای توده های رنج کشیده و بویژه میلیون ها تن از کارگران و زحمتکشانی که ۳۳ سال حکومت رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی، چه در هیات "اصول گرا" و "مدافع خط امام" و چه در هیات "میانه رو" و "اصلاح طلب" و ... تسمه از گردن شان کشیده، برای اکثریت جامعه تحت سلطه ای که در منجلاب بدبختی و ادبار و در زیر خط فقر بسر می برند، برای تمامی آنانی که تجربه تقلبات سیستماتیک و "امام زمانی" جمهوری اسلامی در انتصابات گذشته را از یاد نبرده اند، نمایشات انتخاباتی اخیر یافته ای جدا یافته از سایر مضحکه های قبلی نبوده و نیست. در **انتصابات حکومتی جمهوری اسلامی بدلیل ماهیت ضد خلقی و وابسته نظام دیکتاتوری حاکم و سیستم انتخاباتی اش، میزان نه رای توده ها بلکه توافقات بالاترین ارکان تصمیم گیری در این نظام ضد خلقی و در راس آن تصمیم ولی فقیه بوده و می باشد.** نگاهی به ماهیت و سابقه تازه ترین رئیس جمهور این نظام ضد خلقی یعنی سید حسن روحانی، مهره شناخته شده ای که به خاطر حضورش به مثابه "نماینده رهبری"، در بالاترین ارگان های امنیتی حکومت یعنی دبیری شورای امنیت ملی در طول سال ها دستش تا آرنج به خون کارگران و زحمتکشان زنان و جوانان و دانشجویان ما آلوده است، این حقیقت را به روشنی نشان می دهد. او نه یک "میانه رو" بلکه یکی از "ذوب شدگان در ولایت مطلقه فقیه" است که در شرایط فعلی بحران نظام سرمایه داری وابسته ایران و نیاز افزایش یافته توده های تحت ستم به تغییر، با نام "معتدل" و "میانه رو" به جلوی صحنه رانده شده تا ضمن تداوم و پیشبرد همان برنامه های اقتصادی - سیاسی اسارت بار سلف خویش، بقای عمر این نظام و رژیم حافظ آن یعنی جمهوری اسلامی را با فریب و سرکوب جنبش اعتراضی توده ها تضمین کند. در نتیجه با قاطعیت می توان گفت که با توجه به رشد روز افزون فقر و فلاکت و شرایط اسارت بار مادی حاکم بر زندگی توده های محروم، زمان زیادی برای اثبات بطلان تبلیغات مسموم امپریالیستی که در حمایت از این مهره خادم نظام دیکتاتوری و افسانه "میانه روی" و "اعتدال" او براه افتاده لازم نیست. تداوم مبارزه کارگران و مردم ستمدیده و آگاهی و تجربه های آن ها چهره ضد خلقی این آخوند جنایتکار را نیز همچون اسلافش یعنی "رفسنجانی و خاتمی و خیلی سریع عیان خواهد ساخت و به وضوح بار دیگر به همه نشان خواهد داد که تنها انتخاب واقعی مردم ایران تلاش برای نابودی جمهوری اسلامی با هر جناح و دسته می باشد.

مرگ بر رژیم جنایتکار و فریبکار جمهوری اسلامی!
زنده باد مبارزه مسلحانه که تنها راه رسیدن به آزادی ست!

چریکهای فدایی خلق ایران
۲۶ خرداد ۱۳۹۲

نابود باد رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی!

آن ها دار و دسته خائن اکثریت و شبه اکثریتی ها و هم چنین دنباله روان آن ها، ولوله ای بر پا کرد و امید آن ها برای بازی دوباره در بساط انتخاباتی حکومت و توهم پراکنی و عوامفریبی در مورد نمایشات پیشا رو را بر هم زد. در نتیجه این ها با صدور اطلاعیه های رسوایی، به "انتقاد" از "نهادهای" زیر کنترل "رهبری" و بطور مشخص "شورای نگهبان" در مورد حذف برخی کاندیداها و بطور مشخص رفسنجانی جنایتکار پرداخته و رژیم تبهکار جمهوری اسلامی و رهبر آن را شماتت کردند که چرا در موقعیت بحرانی کنونی که کشور که نیازمند "تغییر" است با این کار موجب "انسداد" فضای سیاسی می گردد.

اما مگر برآستی چه تغییری قرار بود با حضور نام رفسنجانی و حتی استخراج نام او از صندوق های کذایی جمهوری اسلامی برای میلیون ها تن از توده های

گرسینه و محروم (یعنی اکثریت مطلق جامعه) انجام گردد که حال با حذف او، این امر از عهده بقیه کاندیداها این خیمه شب بازی خارج است. آیا هیچ کسی جز تبهکاران بالفطره و یا چاکران خودفروخته نظام استثمارگر حاکم، می توانند ادعا کنند که حضور مثلا مهره ای نظیر رفسنجانی نشانه "گشایش" فضای سیاسی برای توده مردم در کشوری است که نظام حاکم بر آن اصولا در هر شرایطی در طول ۳۳ سال گذشته اساسا با اعمال انسداد سیاسی مطلق در هر عرصه ای قادر به حفظ موجودیت خود بوده و خواهد بود. آیا جنایات وصف ناپذیر ۸ سال زمامداری این "پدر اصلاحات" و "سردار سازندگی" در مصدر ریاست جمهوری رژیم و در زمانی که در هر روز از حیات دولتش، وی چهارنعل در جهت تحمیل فقر و گرسنگی و بیکاری بیشتر به کارگران و محرومان می تاخت و همزمان وزارت اطلاعاتش هر صدای مخالفی را با زندان و ترور و شکنجه اعدام پاسخ می داد، فراموش مردم ما شده است؟ برآستی با حضور رفسنجانی چه منفذ تنفس سیاسی و یا راه نجاتی برای اکثریت محروم جامعه ما یعنی کارگران و زحمتکشان که رفسنجانی را بحق دشمن قسم خورده طبقاتی خود می دانند، باز شده بود، که اکنون حذف این تبهکار توسط سردسته تبهکاران نظام، آن را مسدود کرد. با حذف او کدام "امید" مردم محروم بر باد رفته که حال باید برای او اشک ریخت و با صدور اعلامیه به رهبران نظام پند و اندرز داد که نباید این جانی را از لیست جانیان دیگر کاندید انتخابات ریاست جمهوری حذف می کردند؟

حضور رفسنجانی در نمایشات انتخاباتی پیشاروی رژیم، همانقدر می توانست توسط دشمنان مردم و ریزه خواران آن ها نشانه "گشایش" فضای سیاسی و "امکان تغیر" برای توده های ستمدیده قلمداد شود که حضور مهره های دیگر طبقه حاکم یعنی خانمی و موسوی و کروی در



نگاهی به سیستم "انتخاباتی" در جمهوری اسلامی

خلاء و شکاف در سد دیکتاتوری به نفع خود استفاده کنند.

تحولات اخیر یکبار دیگر آشکار می سازند که جمهوری اسلامی به مثابه یک دیکتاتوری مطلق العنان، در شرایط حاضر که گرسنگی و بیکاری و سرکوب و تحریم ها نفس مردم را بریده و جامعه تحت سلطه با انباشت دائم التزاید انرژی بنیان برافکن ناشی از نفرت طبقات فرودست روبرو ساخته حتی تحمل "نمایشات انتخاباتی" و به اصطلاح "رقابت" هر چند صوری "خودی" های نظام یعنی بخش های مختلف هیات حاکمه را ندارد. در نتیجه در حذف چهره ای نظیر رفسنجانی که به خاطر تمام خدمات بی شائبه اش در سه دهه گذشته در تحکیم سلطه نظام سرمایه داری وابسته به امپریالیسم در ایران، لقب "شناسنامه" جمهوری اسلامی را گرفته، کمترین تردید و شبهه ای روا نمی گردد.

حذف رفسنجانی علاوه بر نمایش عمق بحران دیکتاتوری حاکم و بی ظرفیتی رژیم جمهوری اسلامی در شرایط حاضر، همچنین اوج افلاس و ورشکستگی بسیاری از نیروهای ضدخلفی در داخل ایران و در خارج کشور را به نمایش گذارد که چه با کاندیدا شدن وی و چه با اعلام "حذف" وی با خاطری پریشان، علم دفاع از وی و در واقع بخشی از طبقه حاکمه را برافراشتند. این نیروهای ضد خلفی در ایران و همپالگی هایشان در خارج کشور، یعنی اکثریتی ها و شبه اکثریتی ها همان هایی هستند که با اعلام کاندیداتوری رفسنجانی، این چماق شناخته شده طبقه استثمارگر حاکم، با تمام توان در جهت گرم کردن تنور سرد انتخاباتی جمهوری اسلامی و در حمایت مستقیم و غیر مستقیم از این دشمن قسم خورده کارگران و خلق های تحت ستم ایران مشغول فعالیت بودند. حذف رفسنجانی در میان این نیروها و در راس

نمایشات انتخاباتی جاری در جمهوری اسلامی موقعیتی ست تا بار دیگر بر اهمیت شناخت ماهیت سیستم انتخاباتی در جمهوری اسلامی تاکید نمود و برای تقویت مبارزه انقلابی مردم تحت ستم ایران از آن آموخت. بی شک یکی از مهمترین رویدادهای "انتخابات ریاست جمهوری" این دوره، اعلام کاندیداتوری و سپس رد صلاحیت رفسنجانی توسط شورای نگهبان رژیم بود. رد صلاحیت رفسنجانی برای کاندیداتوری یازدهمین دوره انتصابات حکومتی جمهوری اسلامی و صحنه گذاردن "رهبر" نظام بر آن، که در قالب نامه تحقیر آمیز "تشکر" وی خطاب به تمام مردود شدگان نوشته شد، بار دیگر اوج ورشکستگی و ابعاد بحران گریبانگیر نظام دیکتاتوری حاکم را در مقابل همگان به نمایش گذارد. این حذف، پیش از هر چیز این واقعیت را منعکس کرد که عمق بحران گریبانگیر نظام جمهوری اسلامی به درجه ای ست که گردانندگان آن از شدت ترس و وحشت شان از خشم و نفرت توده ها، حتی حاضر نیستند "ریسک" وجود مهره هایی نظیر رفسنجانی در یک نمایش انتخاباتی کنترل شده که خودشان از قبل به "مهندسی" کردن آن اذعان دارند را بپذیرند. دیکتاتوری حاکم و راس آن یعنی خامنه ای جنایتکار، علیرغم هر اختلافی که با رفسنجانی دارد اما بر این امر آگاه است که نتیجه انتخابات را، خود تعیین می کند و به همین دلیل هم از شرکت مهره ای مثل رفسنجانی که در صورت شکست هم تنها به "خدا" متوسل خواهد شد، منطقا ترسی نداشت. اما اینان با آگاهی از موقعیت بحرانی کنونی و با برخورداری از تجارب "انتخابات" حکومتی ۴ سال پیش، به هیچ رو نمی خواهند "رقابتی" را بین کاندیداها دامن زنند، تا مبدا فضایی برای صدمه زدن به نظام ارتجاعی حاکم توسط جنبش مردم به جان آمده ایجاد شود و توده ها بتوانند از امکان ایجاد جزئی ترین

خیمه شب بازی های انتخاباتی گذشته.

حذف رفسنجانی اما بدون شک برخی امیدهای جناح هایی از سرمایه داران رذل حاکم بر ایران و وابستگان و ریزه خواران آن ها را در سایه قدرت نمایی مطلق رهبر نظام بر باد داد. همان هایی که فکر می کردند در صورت "انتخاب" رفسنجانی و باندش، مهلت خواهند یافت تا بار دیگر از بابت لگد مال کردن حیات و هستی مردم ما، با دسترسی هر چه مستقیم تر به امتیازات دولتی، ثروت های بیشتری به جیب بزنند و "فضای تنفس" بیشتری برای امتیازات و غارتگری های خویش بدست بیاورند. این قشر از طبقه حاکم و زائده های آنان از جمله اکثریت و شرکا اکنون با ناله و زاری از "انسداد" سیاسی و "ضرورت تغییر" حرف می زنند و با اعتراف به گوشه ای از نابسامانی های عظیم موجود در جامعه می کوشند موضع ضد خلقی خویش را با چاشنی های عوام فریبانه به خورد مردمی بدهند که برای سرنگونی تمامی این بساط استثمار و سرکوب لحظه شماری می کنند.

نکته مهم دیگری که در رابطه با مطلب فوق باید بدان پرداخت، بررسی این اتهام نا بجا علیه نیروهای انقلابی از طرف چنان نیروهایی ست که گویا مدافعان تحریم انتخابات در ایران با "انجماد" فکری، اصولا معتقدند که وجود و عدم وجود همین نمایشات انتخاباتی هیچ فرقی ایجاد نمی کند. این که موسوی و یا خاتمی و یا رفسنجانی رییس جمهور باشند و یا احمدی نژاد و مشایبی و ... فاقد هر گونه اهمیتی ست و غیره.

چنین اتهامی در درجه اول تلاش برای عوام فریبی و جمود فکری خود اتهام زندگان را نشان می دهد چرا که آن ها هیچگاه حاضر نشده اند از هیچ یک از اشتباهات و خیانت های ۳۳ سال گذشته خود در هنگام تشویق توده ها به رای دادن به این یا آن بخش از ارتجاع حاکم دست بشویند. در نمایشات انتخابات سال ۱۳۶۸، پس از کشتار قساوت بار نسلی از بهترین فرزندان این سرزمین در سپاهچال های جمهوری اسلامی، این نیروها همگام با تبلیغات امپریالیست های حامی رژیم جمهوری اسلامی به توده ها گفتند که رفسنجانی "میانه رو" است، "پرو غرب" است، "بورژوازی متعارف" است و با انتصاب او مشکلات مردم "حل" می شود. اما این مهره رذل سرمایه، در طول ۸ سال ریاست جمهوری با "واقع بینی" طبقاتی مختص سرمایه داران حاکم با پیشبرد برنامه های صندوق بین المللی پول و بانک جهانی در دوران هجوم وسیع سرمایه های مالی به ایران زیر نام "خصوصی سازی" بعد از جنگ چنان دمار از روزگار طبقه کارگر و

پس از هر نمایش انتخاباتی، که لاجرم با تغییرات وسیعی در سطح بوروکراسی توسط باند روی کار آمده روبروست، بخش دیگری از عناصر طبقه حاکم و ریزه خواران آن ها از بابت خدمتگزاری و داشتن رابطه با محافظی از طبقه حاکم و از این طریق امتیازات دولتی برای مدتی صاحب مال و منال و امتیازاتی می گردند. این ها از زمره نیروهایی هستند که "انتخاب" رفسنجانی، موسوی، خاتمی و یا احمدی نژاد و مشایبی و ... برای شان حاوی منافع مادی ست. این ها جزئی از لشکری هستند که علاوه بر ارتش و پلیس و پاسداران و وزارت اطلاعات، حاضرند برای حفظ این نظام با فداکاری تمام با دشنه و چاقو در خیابان ها به جان کارگران و زحمتکشانی بیفتند که جانشان به لب رسیده و به اصولا کل سیستم انتخاباتی و بقای کل رژیم معترضند.

زحمتکشان ایران درآورد که در تاریخ مملکت ما ماندگار شد.

مدتی بعد دوباره همین نیروها بودند که با شارلاتان بازی تمام، تبلیغات امپریالیستی را در مورد خاتمی فریبکار را پژواک کردند. فریاد زنده او با "آخوندهای" دیگر "فرق دارد"، "متمدن" است، به "حقوق" زن و "آزادی بیان" احترام می گذارد و "مخالف" سرکوب است؛ مورد "احترام" غرب است اگر به او رای دهید از طریق "تحولات درونی" و از بالا با "گشایش" فضا، مردم ستمدیده به حقوق خود خواهند رسید و ... اما این چهره فریبکار طبقه حاکم، تنها آمده بود تا برنامه های امپریالیستی در مورد اقتصاد ایران را پس از رفسنجانی ادامه دهد. بطوری که ۸ سال زمامداری این مهره همیشه "خندان" ولی عوام فریب سرمایه داران وابسته، با موجی از بزرگترین اذبار و بدبختی و گرسنگی و بیکاری برای میلیون ها تن از کارگران زحمتکش و محروم ایران مقارن شد که در اثر تصویب بیرحمانه قوانین ضد کارگری مورد درخواست سرمایه داران جهانی در دولت خاتمی، بیش از پیش به خاک سیاه نشستند. دوران زمامداری وی با "قتل" های زنجیره ای، سرکوب خونین جنبش دانشجویی - مردمی سال ۷۸ و قلع و قمع و بستن صدها نشریه که با خودسانسوری خود منتشر می شدند و ... عجین گشت و پایان یافت.

واقعیت این است که نمایشات انتخاباتی رژیم و تغییر آرایش مهره های دولتی هر بار پس از این نمایشات، در برگزیده تغییرات مشخصی برای بخش هایی از جامعه است که با هزار و یک ریسمان مرئی و نامرئی حیات شان به حیات نظام کنونی گره خورده است. این ها از بابت تغییر دولتمردان حاکم در بالا و تمرکز امتیازات دولتی در دست این یا آن جناح از طبقه حاکم به منافع مشخصی میرسند.

به قدرت رسیدن هر یک از این دار و دسته ها که هم و غمی جز پیشبرد بهتر برنامه های اقتصادی نظام سرمایه داری جهانی و قدرت های امپریالیستی در ایران و تشدید غارت و چپاول کارگران و توده های محروم ندارند، امتیازاتی را نصیب این یا آن بخش از "رانت خواران" و نزدیکان به این یا آن رییس جمهور و دولتشان می کند. "نتیجه" هر دوره نمایشات انتخاباتی برای این گروه از آحاد جامعه (وابستگان به قدرت دولتی) و حفظ منافع شان حیاتی و تاثیر گذار است.

علاوه بر این، پس از هر نمایش انتخاباتی، که لاجرم با تغییرات وسیعی در سطح بوروکراسی دولتی (وزارتخانه ها، استانداران، شهرداران، فرمانداران و حتی روسای پلیس و نیروی انتظامی و ...) توسط باند روی کار آمده روبروست، بخش دیگری از عناصر طبقه حاکم و ریزه خواران آن ها (که بخش مرفه جامعه هستند) از بابت خدمتگزاری و داشتن رابطه با محافظی از طبقه حاکم و از این طریق امتیازات دولتی برای مدتی صاحب مال و منال و امتیازاتی می گردند. این ها از زمره نیروهایی هستند که "انتخاب" رفسنجانی، موسوی، خاتمی و یا احمدی نژاد و مشایبی و ... برای شان حاوی منافع مادی ست. این ها جزئی از لشکری هستند که علاوه بر دستگاه سرکوب اصلی نظام یعنی ارتش و پلیس و پاسداران و وزارت اطلاعات، حاضرند برای حفظ این نظام با فداکاری تمام با دشنه و چاقو در خیابان ها به جان کارگران و زحمتکشانی بیفتند که جانشان به لب رسیده و به نتایج "انتخابات" و اصولا کل سیستم انتخاباتی و بقای کل رژیم معترضند. نمایشات انتخاباتی و نتایج آن برای این اقشار و گروه های غارتگر و ضد مردمی بسیار مهم است.

در یک برخورد واقعی و علمی برای درک ماهیت سیستم انتخاباتی جمهوری اسلامی باید به دو جنبه اساسی در این مسئله توجه کرد. اول اینکه "انتخابات" چه نقشی در حیات کل مایشان دولتی حاکم بر ایران دارد و دوم آن که تجارب عینی ناشی از "انتخابات" ۳۳ سال گذشته در عمل چه چیزی را نشان داده اند.

جایگاه "انتخابات" در "نظام" جمهوری اسلامی

حقیقت این است که سیستم و زیربنای اقتصادی حاکم بر ایران یعنی بورژوازی وابسته، رو بنایی جز دیکتاتوری ندارد و جمهوری اسلامی به مثابه رژیم حافظ این نظام با لافه های مذهبی (و بطور مشخص ارتجاعی ترین قوانین اسلامی) آن را اعمال می کند. تحت چنین مناسبات اقتصادی - سیاسی (یعنی بورژوازی وابسته) هر گونه امکان ابراز اراده

آزاد توده ها با سد دیکتاتوری حاکم مواجه بوده و طبقه حاکم اصولاً با سرکوب شدید و وحشیانه هر گونه حقوق اولیه و دمکراتیک توده های تحت ستم و اعمال خفقان و انسداد سیاسی دائمی قادر به حفظ سلطه خویش و صیانت از نظام استثمارگرانه اش می باشد. در پرتو چنین مناسباتی بدیهی ست که حتی حقوق اولیه ای که بورژوازی حاکم در کشورهای متروپل برای مردم نظیر داشتن حق رای برای این که "انتخاب" کنند که کدام بخش از استثمارکنندگان طبقه حاکم برای ۲ سال بر آن ها حکم برانند قابل است نیز در این جا وجود ندارد. درست بدلیل سیطره چنین روبنایی، اصولاً جامعه توسط طبقه حاکم از پیش شرط های لازم برای برگزاری یک انتخابات دمکراتیک و آزاد نظیر، حق تشکل، آزادی بیان، آزادی مطبوعات، احزاب و ... به زور سرنیزه محروم شده است و ابعاد این اعمال دیکتاتوری بر توده ها هر جا که منافع بقای نظام ایجاب کند به حیطة بخش هایی از خود طبقه حاکم نیز تسری می یابد. برای اثبات این واقعیت، نیاز به تامل زیادی نیست. نگاهی به کارنامه سیاه جمهوری اسلامی در کشتار و قتل عام و شکنجه و زندان مردم و آزادیخواهان و مخالفین چنین واقعیتی را اثبات می کند و چگونگی عملکرد ضد خلقی ماشین دولتی در ایران را توضیح می دهد. حال دیگر نیازی به تاکید روی این موضوع نیست که علاوه بر ماهیت رژیم جمهوری اسلامی در سرکوب دائم حق رای مردم، در سیستم انتخاباتی مکانیزم های پیش بینی شده دیگری و از جمله "نظارت استصوابی" هستند که حتی کمترین امکان کاندیداتوری هر مهره ای را که به هر دلیلی در تایید شخص رهبری نباشد را نیز مسدود می سازند.

در نتیجه تحت سلطه چنین مناسبات ارتجاعی و ضد خلقی ای انتخابات اساساً ابزاری برای نمایش "مشرعیت" مردمی بخشیدن به استبداد حاکم و سلطه طبقه فرمان روا و رژیم مدافع آن و تایید انتصابات حکومتی بویژه در انتظار بین المللی است. به همین خاطر شرکت تعداد هر چه بیشتر و بطور دقیق تر استخراج تعداد هر چه زیادتری از "آراء" مردمی از صندوق های مارگریک نمایشات انتخاباتی، یکی از نیازهای مهم تبلیغاتی جمهوری اسلامی در هر دوره از انتصابات حکومتی را تشکیل داده است. این واقعیت به نوبه خود اوج فصاحت و خودفروختگی نیروهای را هم اثبات می کند که تحت هر لافافه و پوششی در طول ۳۳ سال گذشته با چشم بستن بر ماهیت نظام اقتصادی سیاسی حاکم بر ایران و از آن کمتر با چشم بستن بر سیستم انتخاباتی جمهوری اسلامی ضمن ارائه هزار و یک توجیه سازشکارانه، به بازی در بساط انتخاباتی طبقه حاکم

پرداخته و کوشیده اند با توهم پراکنی نظیر انتخاب بین "بد" و "بدتر" تنور سیاست های ضد مردمی حکومت را گرم و مردم را به بازیچه این یا آن جناح طبقه حاکم بدل سازند.

"انتخابات" جمهوری اسلامی

در پرتو تجارب توده ها

در طول ۳۳ سال گذشته تا کنون قریب به ۳۳ نمایش انتخاباتی زیر نام "انتخابات" توسط جمهوری اسلامی برگزار شده است. ویژگی مشترک تمام این نمایشات، عدم آزادی و اعمال تقلب سیستماتیک در آن ها بوده است. چند مثال در این رابطه، واقعیت فوق و رابطه آن با قانونبندی حاکم بر جامعه تحت سلطه ما یعنی وجود یک استبداد خشن که هیچ گونه انتخابات آزاد را بر نمی تابد را بهتر نشان می دهد.

رفراندوم سال ۵۸ برای تعیین به

اصطلاح نظام: در شرایط حضور وسیع توده های انقلابی و سازمان های سیاسی در جامعه، دار و دسته خمینی و دولت منتخب او (بازرگان) با شارلاتان بازی تمام از همان ابتدا با محدود کردن موضوع رفراندوم به انتخاب بین رژیم سلطنت و جمهوری اسلامی و در شرایط بایکوت وسیع این نمایشات توسط نیروهای سیاسی مخالف که در آن زمان بخصوص با توجه به حضور گسترده طرفداران سازمان چریکهای فدایی خلق ایران، نیروی بسیار بزرگی را شامل می شدند، سرآخر مدعی شدند که بیش از ۹۹ درصد از مردم به جمهوری اسلامی رای داده اند! آن هم در شرایطی که بخش های بزرگی از کارگران ما در سراسر کشور بر علیه رژیم سرکوبگر جدید به پاخاسته بودند در شرایطی که خلق های تحت ستم ما در گوشه و کنار جامعه سرکوب دارو دسته تازه به قدرت رسیده را تجربه کرده بودند و مردم در کردستان و ترکمن صحرا و ... با برداشتن سلاح بر علیه ارتش و پاسداران ضد خلقی رژیم جدید می جنگیدند، و بالاخره در شرایطی که زنان و دانشجویان سلطه خمینی را به چالش کشیده بودند و رای واقعی خود یعنی برقراری دمکراسی و آزادی را علناً و در هر فرصتی ابراز می کردند. رفراندوم جمهوری اسلامی در فروردین ۵۸ یکی از بزرگترین شارلاتان بازی های جمهوری اسلامی زیر نام "انتخابات آزاد" را به نمایش گذارد و ماهیت سیستم انتخاباتی این حکومت را در مقابل توده های آگاه و تمام آن ها که چشمی برای دیدن و گوشی برای شنیدن داشتند را افشا کرد.

نمایشات انتخاباتی دوم خرداد

سال ۷۲: این "انتخابات" در شرایط پیش بینی یک انفجار بالقوه اجتماعی پس از سرکوب ها و جنایات دوره رفسنجانی صورت پذیرفت و با هماهنگی و کار

سیستماتیک اتاق های فکری رژیم، بلندگوهای تبلیغاتی امپریالیستی و نقش آفرینی مرتجعین و سازشکاران در "گرم" کردن تنور انتخابات اقشاری از جامعه با فریب و با توهم "تغییر" به پای صندوق های رای کشیده شدند. طولی نکشید که مطبوعات خود رژیم و شاهدین عینی از تقلبات بسیار گسترده ای در این نمایشات خبر دادند که قبل از آن کمتر سابقه داشت. جمهوری اسلامی برای نمایش مشروعیت توده ای از هر روستا و شهری به اندازه چند برابر تعداد واقعی افراد واجد رای (و حتی بیشتر از جمعیت ساکن) برای خاتمی به کمک "امام زمان" رای بیرون آورد. ولی بسیاری از نیروها و سازشکاران بدون توجه به این حقیقت، با فصاحت تمام از این نمایشات به مثابه "زمین لرزه سیاسی" و نشانه تغییر طبیعت جمهوری اسلامی و ... نام بردند و بار دیگر ماهیت "پیشرو" خود را نشان دادند.

انتخابات سال ۸۴: ابعاد تقلب در این دوره از نمایشات انتخاباتی آن قدر هویدا بود که حتی کربوی (یکی از مهره های رژیم که به شکنجه انقلابیون در دهه خونین ۶۰ در زیر زمین بنیاد شهید معروف است) نیز توانست خشم خود را پنهان سازد و بطور علنی مطرح کرد که چگونه در آخرین ساعات شمارش رای با اطمینان از پیروزی خود و این که حداقل یک میلیون رای از احمدی نژاد جلوتر است خوابید و بعد از بیدار شدن مطلع شد که وزارت کشور با اضافه ساختن یک میلیون رای به احمدی نژاد و کسر کردن یک میلیون از نام وی، احمدی نژاد را که مورد حمایت "رهبر" نظام بود شخص "پیروز" جا زده! حاصل این "چرت" زدن ناپجای کربوی از جمله این بود که او از مناصب حکومتی استعفا داد و با تاسیس روزنامه ای کوشید خود را از مفاسد رژیم ضد خلقی حاکم و سیستم انتخاباتی اش مبراء جلوه دهد.

انتخابات سال ۸۸:

این دوره از انتصابات حکومتی را باید بطور قطع رسواترین "انتخابات" برگزار شده در مملکت "امام زمان" نام داد. این نمایش در شرایطی برگزار شد که بار دیگر خطر انفجار ناشی از نفرت دائم التزاید توده های کارگر و زحمتکش و گرسنگان از ۴ سال حکومت دوره احمدی نژاد مزدور و رژیم جمهوری اسلامی همچون انبار باروتی جمهوری اسلامی را تهدید می کرد. در نتیجه گردانندگان نظام با فرستادن مهره جنایتکار دیگری نظیر موسوی به جلوی صحنه به اسم اصلاح طلب و راه انداختن "مناظره" های تلویزیونی و "رالی" های خیابانی کوشیدند تا به توده های تحت ستم القاء کنند که این بار یک "انتخابات آزاد" در ایران جریان یافته و رای آن ها می تواند در سرنوشت شان موثر باشد. البته این تبلیغات منجر به جذب توده های آگاهی که تجربه "انتخابات" ۲ خرداد

دیکتاتوری و ایجاد فضای سیاسی باز و شفاف کانالیزه شود.

تحقق آزادی و هر گونه تحولات دموکراتیک به نفع توده ستمکش در ایران نه از کانال شرکت در بازی بساط انتصابات حکومتی جمهوری اسلامی و دنباله روی از این یا آن جناح ضد خلقی رژیم - که در حفظ اساس نظام استعمارگر حاکم مشترکند - که از راه کوشش برای بر افکندن کل سیستم ارتجاعی حاکم امکان پذیر می باشد.

با فهم این واقعیات و تبدیل آن به یک آموزش مبارزاتی است که جوانان آگاه و مبارز ما باید تمامی انرژی و مبارزاتی خود را در جهت نابودی کلیت این رژیم و تمام جناح هایش و از آن مهم تر نظام ارتجاعی ای جهت بدهند که سیستم انتخاباتی اساسا فاسد و متقلب، جزئی از ابزارهای اجتناب ناپذیر آن را تشکیل می دهد. این تنها انتخاب واقعی و ممکن است که منجر به گشودن فضای سیاسی در تمام عرصه های حیات جامعه و نیل به آزادی و دموکراسی در ایران خواهد شد.

ع. شفق
خرداد ۱۳۹۲

حکومت خود را به موقعیت قبل از جنبش سال ۸۸ بازگرداند. تا جایی که برخی از عناصر نظام، وظیفه اصلی گردانندگان حکومت را "بازگرداندن اعتماد مردم" به نظام انتخاباتی "پس از وقایع سال ۸۸" می دانند.

همه این تجارب، خط بطلان بر تبلیغات جریانات سیاسی ای می کشد که هر بار در شرایط نمایشات انتخاباتی جمهوری اسلامی به بازی در این بساط منحط و ضد انقلابی می پردازند و با معرفی این یا آن کاندید ارتجاع زیر اسم "بد" و "بدر" و ... توده ها را به رای دادن و نقش آفرینی در انتخابات تقلبی و از قبل مهندسی شده دعوت می کنند. این نیروها با چنین اعمالی تنها به بقای عمر این نظام استعمارگرانه و دستگاه سرکوب آن یاری می رسانند. در حالی که انرژی مبارزاتی تاریخ ساز توده ها به جای کوشش بیهوده برای گشودن "انسداد سیاسی" از طریق اتکا به طبقه ارتجاعی حاکم و بازی در فضای "نضادهای درونی" بین دزدان حاکم، باید در جهت انقلاب یعنی تنها عامل موثر در نابودی اختناق و سد

زمان خاتمی را نیز داشتند نشد؛ اما نتیجه ای که از صندوق انتخاباتی با تایید رهبری به نفع احمدی نژاد بیرون آمد رسوایی و پوشالین بودن سیستم "انتخابات" در نظام جمهوری اسلامی را "آظهر المن الشمس" بار دیگر به منصف ظهور رسانید.

قیام بزرگ توده ای که بلافاصله به بهانه این تقلب تاریخی در خیابان ها سرازیر گشت و با شعار مرگ بر جمهوری اسلامی و مرگ بر دیکتاتور و "من رای نداده ام و برای پس گرفتن آن نیامده ام. من برای پس گرفتن میهنم آمده ام" و ... زمین را در زیر پای رهبر و نظام لرنانید، مشت محکمی بر دهان گردانندگان نظام و سیستم انتخاباتی رژیم و کل حکومت آنان بود. کارگران و زحمتکشان و گرسنگان و کارتن خواب ها و زنان و جوانان و دانشجویان و ... در ابعاد میلیونی به خیابان ها آمدند و در شرایطی که در برخی لحظات با اشغال خیابانها نفس ماشین سرکوب رژیم را بریده بودند، با نمایش "رای واقعی و آزاد خود یعنی سرنگونی کلیت رژیم، اراده دموکراتیک شان به نمایش گذاردند. رسوایی نمایشات انتخاباتی سال ۸۸ و ابعاد تقلبات انجام شده در آن بگونه ای بود که جمهوری اسلامی هیچگاه نتوانست

به ادعای سازمان اقلیت... از صفحه ۱۵

جمهوری اسلامی در مورد انتخابات دوم خرداد ۱۳۷۶ ناامیدانه ندا سر میدهد که "پس از چه روست که بار دیگر در ۳ خرداد ۱۳۶۷، اکثریتی از مردم به پای صندوق رای میروند تا شکستی دیگر بر شکست های خود بیفزایند". و به این ترتیب نشان میدهد که مشکل نه مردم و ناآگاهی آن ها بلکه تحلیل های آیکی نویسندگان اقلیت می باشد که حاضر نیستند به ساده ترین اسلوب مارکسیستی در تحلیل پدیده ها پایبند بمانند. اقلیت از آنجا که روی کار آمدن دار و دسته خمینی را به ناآگاهی مردم نسبت داده بود و بعد دیده بود که خمینی همین مردم را هزار هزار به دار آویخت و کشت برای حل تناقض، این کشتار را به حساب آگاه شدن مردن در جریان "تجربه زندگی سیاسی" گذاشت و بعد که دید همین مردم آگاه در انتخابات دوم خرداد که اقلیت آن را تحریم کرده بود شرکت نمودند برای سر و سامان دادن به تناقضات خود مدعی شد که البته "این توهم البته از نوع خالص مذهبی آن که در فروردین ۵۸ مردم را چشم بسته به پای صندوق رای گیری کشاند، نبود". (تاکید از من) و این ادعا در رابطه با این سنوالم طرح می شود که "...علت چه بود که تب اصلاح طلبی جامعه ایران را فرا گرفت و اکثریت مردم به پای صندوق رای رفتند؟" روشن است که اگر کسی بخواهد تحلیل خود از رویدادهای زنده در جامعه را از همان جایی شروع کند که تبلیغات جمهوری اسلامی تمام کرده وضعیت بهتری از آن چه اقلیت پیدا کرده، پیدا نخواهد کرد. سرتاسر این مقاله نشان از این است که سازمان اقلیت انسان ها را انتزاعی می بیند نه در رابطه با حکومت و جامعه و در جریان مبارزه طبقاتی. واقعیت این است که انواع سرکوب سیاسی و تحقیر اجتماعی نتیجه سرکوب اقتصادی است که این نیز زندگی معنوی و اخلاقی توده ها را زوال بخشیده و تیره و تار میکند. جمهوری اسلامی باید به این "نقص بزرگ" یا باورهای مذهبی توده ها دامن بزند زیرا در پناه این باور هاست که این رژیم ضمن ستم به زحمتکشان و بخصوص به زنان زحمتکش، شرایط را برای سرمایه داران و غارتگران بین المللی فراهم کرده و میکند. در اینجاست که اقلیت حاکمیت سرمایه و چگونگی تأثیرات نهادهای این حاکمیت را نمی بیند، و متوجه نیست که آن چه که سازمان های انقلابی را از سازمان های اپورتونیست جدا میکند این است که سازمان های انقلابی زیر بنا را هدف قرار میدهند و نه مبارزه جهت تغییر زیربناست که رو پنا را به چالش می کشند زیرا با تغییر زیر بنا در جهت و به نفع زحمتکشان است که میتوان این "نقص" بزرگ را بطور ریشه ای برطرف کرد. در این جاست که نظر سازمان اقلیت نسبت به نقش دولت در وضعیت موجود نقشی دوگانه است، از طرفی توده ها را مسئول وضعیت موجود دانسته و نقش دولت را به هیچ میگرد و از طرف دیگر به عنوان یک سازمان "سیاسی" ضمن توضیح نقش دولت در سیاست های انجام شده، توده ها را در نتایج سیاست های دولت بی تاثیر نمی بیند زیرا که "خرافات مذهبی تعیین کننده و راهنمای عمل سیاسی آنهاست". در ضمن باید گفت که "انتخابات" همیشه برای حفظ ظاهر بوده و نتایج انتخابات از قبل تعیین شده بوده است و آرا مردم هیچ وقت برای این رژیم مطرح نبوده و نیست. به باور و تجربه اکثر مردم زیر سلطه جمهوری اسلامی نه از انتخابات خبری هست و نه آرای مردم به حساب می آید اما با این همه در طول همه این سال هائی که جمهوری اسلامی بر سر کار بوده و برای مشروعیت بخشیدن به سلطه مستبدانه خود چنین شعبده بازی هائی را براه انداخته، نیروهای اپوزیسیون وظیفه خود دانسته اند که ماهیت این بازی یا انتخابات را برای مردم و به خصوص نسل جوان افشا کنند، انتخاباتی که انتصابات از پیش مهندسی شده پیش نیست. و هر کس آن را انتخابات بداند نشان می دهد که معنای انتخابات را هم نفهمیده است. جدا از همه ایده های نادرست و غیر مارکسیستی ای که در آن مقاله ارائه شده و به بخشی از آن ها اشاره شد اما آن چه که سازمان اقلیت در این مقاله به آن نمی پردازد چرایی واقعیت موجود در جامعه بدون تأثیر نیروهای ارتجاع جهانی، امپریالیست ها و نیروهای ارتجاع داخلی در ساخت آگاهی توده هاست. این سازمان به "انتخابات" بها داده و آن ها را تعیین کننده میدانند زیرا که نتیجه "شکست" برای آن ها قائل است و این بازی در میدانی است که ارتجاع برای او ساخته است زیرا برای هر انتخاباتی گردانندگان رژیم سعی در ایجاد چنان فضایی هستند که فقط برای نیروهای مرتجع و اپورتونیست ها و دوستان نادان خلق قابل پذیرش است. ولی توده ها نشان داده اند که در ضدیت با رژیم هستند زیرا که توده ها بین آگاهی از ارزش های انسانی و واقعیت رابطه ای نمی بینند و واقعیتی که بر جامعه حاکم است برای آن ها ضد انسانی ترین واقعیتی است که در تاریخ مشاهده میکنند، پس برای ساختن این رابطه است که با تمام توان سعی در تغییر اوضاع خود دارند. جنبش سال ۸۸ بعد از "انتخابات" بهترین دلیل این سعی و کوشش، یا مبارزه آن هاست.

گوشه ای از تجارب شاهدان عینی جنگ در سوریه

"در اینجا هیچ کس به فکر جان مردم نیست. رژیم جبار اسد مردم بیگناه را می کشد. "جیش الحریه" (ارتش آزادیبخش سوریه) مردم را می کشد. دار و دسته های مختلف اسلامی که ما آنها را از روی اندازه ریش شان می شناسیم و خیلی هاشان اصلا اهل سوریه نیستند و ما نمی فهمیم یکدفعه از کجا به سوریه وارد شدند و قدرت گرفتند ، مردم را می گیرند و شکنجه می کنند و می کشند. همه شان مسلح هستند، هیچ امنیتی در هیچ جا نیست. این روزها حتی اگر برای خریدن نان بیرون بروید ممکن است که دیگر به خانه برنگردید. مردم این وضع را نمی خواهند. در انقلاب ما، که اولش واقعا مردمی بود ما شعار می دادیم "یسقط النظام جبار الاسد" (نابود باد نظام دیکتاتوری اسد) ما آزادی و امنیت می خواستیم. اما حالا نگاه کنید چه شده است. مادران سوریه همه داغدار هستند. ما هیچ کدام از این ها (نیروها) را دوست نداریم. ولی کسی صدای ما را نمی شنود. همه اخباری که از رادیو تلویزیون در مورد سوریه می شنوید دروغ است!"

اینها بخشی از اظهارات یک مرد کرد زحمتکش سوری ست که منعکس کننده گوشه کوچکی از تحولات جاری در سوریه می باشد. جایی که در اثر شدت یابی تضادهای طبقاتی از حدود دو سال بالاخره شعله های یک انقلاب مردمی زبانه کشید و لرزه به اندام همه مرتجعین استثمارگر و اربابان امپریالیستشان انداخت. اما این جنبش مردمی در تداوم خویش با یک هجوم مرگبار از سوی قدرتهای امپریالیستی و دولتهای وابسته به آنان و مرتجعین مزدور این قدرتها مواجه شد؛ تا جایی که اکنون بر بستر شدت گیری تضادهای امپریالیستی بین قدرتهای جهانی و وابستگانشان سوریه به یکی از گره گاه های تضادهای امپریالیستی بدل شده است.

بر بستر حدت یابی وخامت اوضاع در سوریه، این مرد کرد، همه دار و ندار خود را رها کرده و با زن و ۴ طفل خردسال برای حفظ جانش، خود را به خارج سوریه رسانده است. او اهل منطقه "قامیشلی" سوریه می باشد که یکی از معدود مناطق اکثرا کرد نشین شمال سوریه است. کنترل داخل این شهر و همچنین مناطق "اشرفیه و الشیخ مقصود" مدتی ست که

با خروج ارتش ضد خلقی اسد بدست سازمانهای فعال کرد در منطقه (بطور عمده جریانات وابسته به پ ک ک و حزب الدیموقراطی الکردستان) افتاده است. اما موشک باران و بمباران دائمی منطقه توسط ارتش سوریه و همچنین نیروهای مخالف، مردم را به ستوه آورده است. روزی نیست که طرفین درگیر به کشتار مردم زحمتکش دست نزنند و خانه ای بر سر ساکنان بیگناهش خراب نشود. می گوید "بچه های قد و نیم قدم در این مدت آنقدر جسد در خیابانها و محله ها دیده اند که برایشان عادی شده است. دیگر نمی توانستم تحمل کنم."

در مناطق عرب نشین سوریه وضع معیشتی و زیستی مردم در اثر شرایطی که امپریالیستها و رژیم ضد خلقی بشار اسد و دار و دسته ارتش به اصطلاح آزادیبخش و دار و دسته های مزدور مسلح بوجود آورده اند از جوانی حتی وخیمتر از مناطق کرد نشین است. دکتر جوانی که از دمشق گریخته و تا قبل از فرار مجبور به کار ۲۴ ساعته در بیمارستان مرکزی شهر بوده اوضاع را بسیار خطرناک و غیر قابل تحمل توصیف می کند. او نیز کمترین اعتماد و گرایشی به هیچ یک از طرفهای درگیر ندارد. به گفته او در دمشق جریان آب و برق به روی مردم قطع شده و فقط در ساعاتی از روز (حداکتر چند ساعت) مردم آب و برق دارند. البته رژیم حاکم با تامین ژنراتورهای برق در این بیمارستان که در مرکز شهر قرار دارد، سعی کرده که بیمارستان را برای مقاصد درمانی خود در حال کار نگاه دارد. بسته به شدت درگیریها هر روز تعداد بسیار زیادی از قربانیان درگیریها به این بیمارستان منتقل می شوند که البته اولویت درمانی در شرایط فقدان کمترین امکانات برای سربازان و مزدوران رژیم است. این دکتر جوان می گوید به رغم نداشتن تخصص در قسمت عمل جراحی و یا مداوای زخم های ناشی از گلوله ، سربازان ارتش با نشانه رفتن تفنگهایشان بر روی وی و بقیه پرسنل خدماتی آنها را با رعب و ترس مجبور به مداوای سربازان زخمی می کردند. تاکنون چندین تن از پرسنل بیمارستان شامل یک دکتر و چند انترن و پرستار که به این اعمال اعتراض کرده اند دستگیر و ناپدید شده اند. در یک مورد دیگر یکی از پزشکان بیمارستان به علت آن که به بیماری که مشکوک به ارتباط با "جیش الحریه" بود اجازه خروج از بخش اطپاراری بیمارستان و قدم زدن در فضای آزاد داده بود، دستگیر

شد. بقیه پرسنل به این اقدام ارتش اعتراض کرده و تاکید کرده بودند که پزشک مزبور از هویت بیمار خبری نداشت و صرفا با معیارهای پزشکی و انساندوستانه چنین مجوزی را صادر کرده بود. اما این اعتراض ثمری نبخشید و با تهدید و ارعاب معترضین خفه شدند. ارتش سوریه همچنین بدون توجه به عواقب اعمال ضد خلقی خود، از این بیمارستان به عنوان یک مرکز نظامی نیز استفاده می کند و همین امر جان تمامی پرسنل و بیماران بیمارستان را در معرض خطر آتشبارهای متقابل مخالفین مسلح قرار داده که با وحشی گری تمام، وقت و بی وقت، بیمارستان را هدف آتشباری خود قرار می دهند. نا امنی به حدی ست که به گفته این پزشک، پرسنل خدماتی مجبورند برای حرکت در هر طبقه بیمارستان به صورت دولا دولا از زیر پنجره های ساختمان رد شوند چرا که هر آن ممکن است در معرض هدفگیری تک تیراندازی قرار گیرند که با قساوت تمام به سوی بیمارستان شلیک می کنند. فقدان امکانات حیاتی برای عمل جراحی، نبود تخت و دارو و ... اولویت حداقل امکانات موجود به پرسنل نظامی هر روز جان تعدادی از مردم بیگناه که به بیمارستان منتقل می شوند را می گیرد. **او همچنین در ماه های اخیر از حضور فزاینده پرسنل نظامی (مستشاران) روسی در کنار نیرو های اسد در دمشق صحبت می کند و معتقد است که بدون وجود آنها شاید تا کنون کار رژیم اسد "تمام" بود! از او در مورد خبر مربوط به بمباران شیمیایی در دمشق سوال شد. این پزشک جوان با تایید این خبر اما نمی دانست کدام یک از طرفین درگیر مسئول چنین جنایتی بوده اند. برخی از زخمی ها در شرایط سوخته و نیمه سوخته به این بیمارستان منتقل شده بودند. اما آنها تحت کنترل شدید سربازان ارتش قرار گرفته بودند و به همین خاطر جزئیات و چگونگی جراحات آنها در سطح وسیعی پخش نشده بود. دکتر مزبور اما تاکید کرد که قبل از حادثه حمله با سلاح شیمیایی به مناطق دمشق (که اخبار آن در ماه مارچ منتشر شد) ، او خودش بطور زنده شاهد انتقال مجروحینی به بیمارستان بوده که با درصد بالای سوختگی پا و دست و یا بدن و صورت و با تدابیر شدید امنیتی به این بیمارستان منتقل و در یک بخش مخصوص و تحت حفاظت ۲۴ ساعته سربازان ارتش بستری شده بودند. وی در تشریح جزئیات جراحات یکی دو تن از قربانیان می گوید"**

روسیه و چین و مزدوران رنگارنگ آنان تبدیل گشته است. بلندگوهای وقیح بورژوازی که وظیفه ای جز توجیه سیاستهای فاجعه بار و استثمارگرانه طبقه سرمایه دار در سطح جهانی ندارند، هر روز با تبلیغات کر کننده خود از "جنگ آزادیبخش" در سوریه توسط "مردم" قیام کننده بر علیه دیکتاتوری اسد در "بهار عربی" داد سخن می دهند. در صورتی که جنگ جاری در سوریه نه یک جنگ آزادیبخش که تامین منافع طبقات محروم و زحمتکش رخ می دهد، بلکه یک تخاصم وحشیانه بین قدرتهای امپریالیستی برای کسب موقعیت سلطه جویانه بر ترو حفاظت از منافع ضد خلقیشان در سوریه و منطقه می باشد. در این نبرد خونین، کمترین عنصر آزادیخواهی و مترقی وجود ندارد و اتفاقاً جنبش توده ای مردم سوریه با درک همین اوضاع است که کمترین اعتمادی به هیچ یک از دار و دسته های درگیر در این جنگ، از حکومت رسوا و جلاد بشار اسد گرفته تا ارتش باصطلاح آزادیبخش و از جبهه النصره و سایر مزدوران سرمایه داری جهانی که در دار و دسته های اسلامی به صورت چارچ گونه روپیده اند نداشته و ندارد. خاتمه چنین تخاصمی با "پیروزی" هر یک از دار و دسته های مرتجع استثمارگر درگیر تنها ضرورت مبارزه نوینی را برای پیروزی توده های ستمدیده سوریه جهت رسیدن به خواستههایشان را در مقابل آنان قرار می دهد.

"دشمنان ما بدانند که ما یک سوریه آزاد می خواهیم!" "آی! سرزمین عزیز من!" "خاک پاک سوریه!"... این صدای لرزان پر از غم و حسرت یک پیرمرد آواره سوری ست که به همراه خانواده اش، همه چیز خود را رها کرده و از ترس جانش گریخته است. او با گفتن این جملات و پاک کردن اشکهایش احساس عشق عمیق خود به کشورش و تنفر عمیقش به دشمنان مردم سوریه در هر لباسی را به نمایش می گذارد.

مواجهه با افراد این ارتش به اصطلاح جدید در معرض فشار برای پیوستن به آنها و جنگ به نفع نیروهای این سوی جبهه قرار می گیرند که به صورت گسترده با امکانات نظامی و سلاح های غرب و حمایتهای بی دریغ دولت وابسته ترکیه و پیوستن "جنگجویان" اروپایی حمایت می شوند. **اردوگاه هایی که در مناطق مرزی ترکیه و از جمله با ادعای کمکهای انساندوستانه برای صد ها هزار آواره سوری برپا شده اند، به مرکزی برای فعالیت های ضد خلقی ارتش باصطلاح آزادیبخش و دار و دسته های تروریست و مزدور اسلامی و بویژه "جبهه النصره" تبدیل گشته اند که یک گروه مزدور متشکل از اساسا جنگجویان اسلامی درگیر در جنگهای افغانستان و عراق و لیبی می باشند. وابستگان به این گروه بخاطر نوع زبان عربی ای که صحبت می کنند از اهالی سوریه متمایز می باشند. آنها فعالانه بطور روزمره و با پیشنهاد پول و امکانات در حال سرباز گیری برای پیشبرد سیاستهای ضد خلقی خود و اربابانشان در سوریه هستند و به شدت مورد تنفر مردم سوریه قرار دارند. جنایات آنان برای ارباب مردم زبازد عام و خاص است. در مواردی مزدوران این گروه به منظور ارباب مردم، در ملاء عام سینه قربانیان خود را (با ادعای اینکه قربانی از وابستگان به رژیم اسد می باشد) شکافته و قلب آنها را با دشنه و خنجر بیرون کشیده و به معرض تماشا گذاشته اند.**

شواهد فوق و بسیاری از حقایق عینی دیگر ثابت می کنند که چگونه سوریه و به تبع از آن حیات و هستی خلقهای تحت ستم این کشور که عمیقاً از رژیم بشار اسد، که تا دیروز زیر چتر حمایت قدرتهای امپریالیستی غرب هم بود، متنفرند، به میدانی برای حل مخاصمات غارتگرانه قدرتهای جهانی از آمریکا و اروپا گرفته تا

زخمهای آنها شامل ناول های بسیار بزرگی در قسمتهای مختلف بدنشان بود که حکایت از تماس آنها با مواد شیمیایی می کرد. اما در میان تعجب من و متخصصینی که آنها را تحت درمان داشتند بر خلاف قربانیان سلاح شیمیایی، جراحات آنها بوی مواد گوگردی و فسفوری (یکی از نشانه های در معرض سلاح شیمیایی قرار گرفتن قربانی) را نمی داد. این امر همه ما را متعجب کرده بود و متخصصین نظر می دادند که شاید این زخمها ناشی از استفاده از یک سلاح جدید مرکب در جنگ سوریه می باشد".

شاهد دیگر اوضاع یک مرد کرد حدوداً ۵۰ ساله با موهای سفید و چهره ای تکیده است. لباس سیاه به تن دارد وقتی از او سوال می شود چه شده؟ بی اختیار و با صدای بلند می زند زیر گریه و داستانش را چنین تعریف می کند "بیماران وحشیانه مناطق مسکونی خانه مرا ویران کرد و در نتیجه همسر و ۲ پسر را در زیر آوار از دست دادم، تنها همین دختر برایم باقی مانده. هیچ چیز دیگری ندارم" او نیز برای خروج از سوریه از "هفت خوان رستم" گذشته است. عبور غیر قانونی شبانه از پست های کنترل سربازان رژیم اسد، و پدنیال آن التماس از نیروهای "ارتش آزادیبخش سوریه" که با کنترل بخشهایی از مناطق مرزی با ترکیه زندگی را برای "همه چیز از دست دادگان" سخت کرده اند. کسانی که برای حفاظت از جانیشان خواهان خروج از سوریه هستند. در این گذرگاه ها یکی از کارهای آنان اخاذی از مردم می باشد. هر کس که کمترین اشیای با ارزش و یا پول نقد با خود داشته باشد در معرض خطر دستبرد و اخاذی آنان قرار دارد.

جوانانی که از دست رژیم اسد و خدمت در ارتش ضد خلقی سوریه، گریخته اند در شرایط آسیب پذیرتری قرار دارند. آنها در

به ادعای سازمان اقلیت... از صفحه ۱۹

رفراندومی سراسر تقلبی که در آن از مردمی که با انقلاب خود شاه را سرنگون کرده بودند با بیشمرمی تمام سنوال میشد که رژیم سلطنت را میخواهند و یا جمهوری اسلامی ای که نمی دانند چیست! چنان جملاتی نشان میدهد که سازمان اقلیت چشمان خود را بروی واقعیات بسته و فراموش کرده که شکل گیری این رژیم و رفراندوم کذائی که بین پذیرفتن رژیم جمهوری اسلامی و رژیم شاهنشاهی انجام گرفته چگونه بوده و چه فریبکاریهایی بکار رفته است. انقلاب توده ها در عمل نشان داده بود که مردم خواهان رژیم شاهنشاهی نبودند، آیا به رأی گذاشتن این امر خود فریبکاری آشکار نبود؟ و مهمتر از همه مگر جمهوری اسلامی با رفراندوم ۱۲ فروردین و با رأی مردم به قدرت رسید؟ همه می دانند که امپریالیست ها دار و دسته خمینی را به عنوان بدیل رژیم سلطنت در کنفرانس گوادالوپ برگزیدند و شخص خمینی هم ۱۲ بهمن ماه با هواپیمای دولت فرانسه وارد ایران شد و دولت بازرگان هم قبل از قیام بهمین اعلام شد پس برآستی چرا اقلیتی ها به جای بیان این واقعیتها خاک به چشم مردم ریخته و خود مردم را مسبب بدبختی های ناشی از سلطه جمهوری اسلامی جلوه می دهند؟ برآستی که شرم هم چیز خوبی است که از قرار نویسنده آن مطلب فاقد آن می باشد! اقلیت پس از اینکه جمهوری اسلامی را حاصل رفراندوم ۱۲ فروردین یعنی رفراندومی که پس از نوزده خونین سنندج و حمله وحشیانه به خلق ترکمن برگزار شد، جا زد و مردم را عامل قدرت گیری این رژیم جنایتکار جلوه داد و دستان خود را در همه سازشکاری های سازمان قبل از انشعاب به اقلیت و اکثریت به خیال خود شست با توجه به این که نمی تواند کشتارهای خمینی در دهه ۶۰ را کتمان کند برای عقب نماندن از قافله مینویسد که: "و توده های زحمتکشی که در تجربه زندگی سیاسی آگاه میشدند، به چنان تهدیدی علیه ارتجاع حاکم تبدیل شدند که رژیم به سرکوب و کشتار گسترده و وحشیانه ای در سال ۶۰ روی آورد تا بتواند اختناق و استبدادی را که نظیر آن را مردم ایران لافل در طول یک قرن گذشته ندیده بودند، حاکم سازد". نویسنده این سطور دیگر بروی خود نمی آورد که چند خط قبل نوشته بود که "ناآگاهی عجین شده با خرافات منهبی" مردم دار و دسته خمینی را به قدرت رساند و بدون توضیح این که چطور شد که چنین مردمی یکباره آگاه شدند که رژیم برخاسته از ناآگاهی آن ها مجبور به کشتار آن ها شد و آن چنان قتل عامی براه انداخت که "مردم ایران لافل در طول یک قرن گذشته ندیده بودند؟" برآستی که وقتی که پایه دیواری کج گذاشته شود این کج روی پایانی نخواهد داشت. به همین دلیل هم نویسنده با فراموش کردن ناآگاهی ای که به مردم نسبت داده بود دوباره فیلش یاد هندوستان افتاده و ضمن پذیرش تبلیغات

زنان مهاجر اتیوپی ، قربانیان سیاستهای نژادپرستانه دولت اسرائیل!



از زنانی که این آمپول ها به آن ها تزریق شده عملا بعد از مدتی دچار عوارض ناگوار آن مثل سرطان ، سر دردهای مزمن و سرگیجه شده اند.

از سال ۱۹۸۰ دولت اشغالگر اسرائیل ، جهت افزایش جمعیت یهودی ها نسبت به جمعیت مردم فلسطین، دست به تبلیغات گسترده ای جهت تحمیل توده های محروم و تحت ستم در آفریقا و بطور مشخص در اتیوپی زد و با وعده هائی همچون زندگی بهتر در اسرائیل ، تعداد کثیری از مردم محروم اتیوپی را به مذهب یهود و مهاجرت به اسرائیل متمایل نمود . در این پروسه ، نزدیک به ۱۰۰ هزار زن اتیوپی به اسرائیل مهاجرت کردند. البته مهاجرین اتیوپی همواره مورد تحقیر و تبعیض دولت نژاد پرست اسرائیل در تمامی عرصه های اجتماعی ، آموزش ، کار و مسکن قرار داشته اند و در واقع به مثابه نیروی ارزان کار مورد وحشیانه ترین ستم و استثمار سرمایه داران اسرائیل قرار گرفته اند. یکی از اقدامات تحقیر آمیزی که در این فاصله نسبت به مهاجرین اتیوپیائی روا شد به سال ۱۹۹۶ بر می گردد. در این سال وزارت بهداشت اسرائیل در اقدامی ضد انسانی ، تمامی خون های اهدایی مهاجرین اتیوپی را به بهانه وجود امراض احتمالی به دور افکند. این عمل نژاد پرستانه انگیزه ای شد تا هزاران تن از مهاجرین اتیوپی که خیابان ها بریزند و اعتراضات وسیع خود را در مقابله با سیاست های ارتجاعی و نژاد پرستانه دولت اسرائیل به نمایش بگذارند. حالا هم افشاگری هائی که در ارتباط با تزریق اجباری داروی ضد بارداری انجام گرفته ، بار دیگر خشم و انزجار مهاجرین اتیوپیائی را بر انگیزخته است. لازم به یاد آوری است که با اینکه مدارک و فیلم های جدیدی از تزریق واکسن های عقیم سازی به نمایش در آمده که قطعیت همکاری دولت اسرائیل و سازمان های بهداشتی را در این جنایات به اثبات می رسانند و حتی در برنامه تلویزیونی واکنوم در اسرائیل هم به نمایش گذاشته شده اند ، اما دولت ارتجاعی اسرائیل در این زمینه اظهار بی اطلاعی کرده است ! و حاضر به پذیرش هیچ مسئولیتی در این زمینه نشده است. این اظهار بی اطلاعی در شرایطی اعلام می شود که بسیاری از این زنان مهاجر ، حتی بعد از ورود به اسرائیل و

دولت مرتجع و نژاد پرست اسرائیل در اقدامی کثیف و جنایتکارانه جهت تحت کنترل در آوردن رشد جمعیت سیاه پوستان در جامعه اسرائیل ، سال هاست که زنان مهاجر سیاه پوست را با دروغ و نیرنگ و حتی در بعضی از مواقع با تهدید و تهاجم مجبور به استفاده از تزریق داروی "جلو گیری از بارداری" کرده است. بر اساس گزارش یک گروه فعال در زمینه حقوق زنان - که در روزنامه گاردین هم درج گشته - با استناد به اسناد غیر قابل انکاری روشن شده که یک سازمان پزشکی یهودی آمریکائی با هماهنگی دولت اسرائیل به عقیم سازی اجباری زنان یهودی سیاه پوست اتیوپیائی پرداخته و بدون توافق آنان و به بهانه واکسیناسیون اجباری بر علیه بیماری های واگیر دار ، به آن ها آمپول های ضد بارداری طولانی مدت "مدروکسی پروژسترون" که تحت عنوان "دپو- پرورا" هم شناخته می شوند- تزریق می کرده ، بدون آن که عوارض جانبی این آمپول ها را به آن ها توضیح بدهد.

در مصاحبه هائی که با زنانی که قصد مهاجرت از اتیوپی به اسرائیل را داشته اند صورت گرفته ، زنانی که در کمپ های پناهندگی ای که به این منظور ایجاد شده به سر می برند، پرده از واقعیات دهشتناک شرایطی که در آن قرار گرفته اند و اجحافتی که در حق آنان صورت میگیرد برداشته اند. در این کمپ ها این زنان با فشار و تهدید مجبور می شدند و یا می شوند که تن به تزریق داروی جلوگیری از بارداری بدهند. دولت نژاد پرست اسرائیل پیش شرط ورود این زنان به اسرائیل را در قبول تزریق آمپول های ضد بارداری طولانی مدت "دپو- پرورا" قرار داده است و چنان چه زنانی با این امر مخالفت نشان دهند ، آن ها را تهدید به بازگشت به اتیوپی می کنند. البته شرم آوری کار این دولت تنها در تزریق این آمپول ها نیست ، بلکه در این نیز هست که بیشتر زنانی که تن به تزریق این آمپول داده اند هیچ اطلاعی از خطرات و عوارض داروی مزبور نداشته و دولت اسرائیل آگاهانه آن ها را از عوارض جانبی ثابت شده این دارو مطلع نمی کرده (۱) و حتی گاه به دروغ به آن ها چنین گفته میشود که تزریق این آمپول ها برای جلوگیری از یک سری بیماری های خطرناک برای آن ها ضروری است؛ در حالی که خیلی

با تکیه بر این دروغ که گویا نیاز به واکسن جلوگیری از سرماخوردگی دارند ، هم چنان مورد تزریق این دارو قرار گرفته اند ، علیرغم این که عوارض بسیار خطرناک این دارو بر هیچ کسی دیگر پوشیده نیست. البته آشکار است که روشن بودن عوارض ناگوار این دارو به معنای عدم تولید آن نیست چون این امر با منافع کمپانی های بزرگ دارو سازی گره خورده است و سازنده این دارو هم شرکت بزرگ دارو سازی "فارمیشیا - آپ جان" می باشد که همچون بقیه کمپانی های دارو سازی (۲) برای کسب سود بیشتر از هیچ جنابیتی فرو گذاری نکرده و نمی کند.

عقیم سازی اجباری زنان اتیوپیائی جلوه های اجتماعی در جامعه اشغالگری چون اسرائیل می باشد. سرمایه داران حاکم بر این کشور هر جا که به نیروی ارزان کار نیاز داشته باشند واعظین مذهبی را برای تشویق مردم به مهاجرت به اسرائیل گسیل میدارند و یا با کمک روحانیون مرتجع ، امر جلوگیری از بارداری زنان را دخالت در کار "الهی" قلمداد می کنند و زنان را در استفاده از شیوه های علمی جلوگیری از بارداری تقبیح می کنند و هر جا که نیاز نداشته باشند ، از کشنده ترین روش ها برای عقیم سازی اجباری زنان استفاده می نمایند. واقعیتی که به روشنی بار دیگر نشان می دهد که تنها راه برای پایان بخشیدن به این همه جنایت آشکار مبارزه برای نابودی سیستم ظالمانه سرمایه داری حاکم بر اسرائیل می باشد.

سارا نیکو- ۲۰ می ۲۰۱۲

زیرنویس ها:

۱- بین سالهای ۱۹۶۷ تا ۱۹۷۸ ، در آزمایشی که توسط شرکت تولید کننده داروی "دپو- پرورا" در ایالت جورجیا در آمریکا صورت گرفت ، ۱۴ هزار زن فقیر و محروم که نیمی از آنان را زنان سیاه پوست محروم تشکیل میدادند بدون این که هیچگونه اطلاعی از ماهیت این دارو داشته باشند همچون خوکچه هندی مورد آزمایش این دارو قرار گرفتند. بسیاری از این زنان دچار بیماری های گوناگون شدند و بسیاری جان خودشان را در پروسه این آزمایش از دست دادند. شرم این جنایت هنوز لکه سیاهی بر تاریخ جنایت بار کارخانجات دارو سازی در آمریکا باقی گذاشته است. عوارض ثابت شده این دارو بخصوص بر زنان سیاهپوست بسیار خطرناک می باشند و باعث بوجود آمدن سرطان و تشدید پوسیدگی استخوان در آنها شده است. این دارو در گذشته نیز توسط دولت آبارتاید آفریقای جنوبی برای جلوگیری از رشد سیاه پوستان بر زنان آن کشور نیز استفاده شده است.

۲- در سال ۲۰۰۴ شرکت بزرگ دارو سازی "فایزر" ، با علم بر همه عوارضی که این دارو برای سلامتی زنان دارد، امتیاز این دارو را بدست آورد و مقدار زیادی از این داروی خطرناک را به کشورهای تحت سلطه ای چون موزامبیک ، تانزانیا و نیجریه صادر نمود. این معامله بیش از ۴۰ میلیون دلار عاید این شرکت نمود.

در باره خیزش مردمی

اخیر در ترکیه!



در روزهای اخیر اخبار مربوط به تظاهرات گسترده مردم مبارز ترکیه بر علیه رژیم حاکم و دولت اردوغان در صدر گزارشات خبرگزاری‌های بین‌المللی قرار داشته است. صد ها هزار تن از مردم مبارز ترکیه از روز دوشنبه در اعتراض به سرکوب وحشیانه گروهی از مردم استانبول که حرکت مسالمت آمیز آن‌ها بر علیه تخریب پارک "قیزی" در میدان

تقسیم با سرکوب ددمنشانه و خونین پلیس ترکیه روبرو شده بود، در شهرهای بزرگ نظیر آنکارا، استانبول، آدانا، اسکی شهیر، ازمیر و ... به خیابان آمدند و با شعار های مرگ بر دولت اردوغان خواهان استعفا ی وی شدند. شدت و عمق این حرکت مردمی که در ده سال اخیر در جامعه تحت سلطه ترکیه بی سابقه بوده است به گونه ای بود که سرکوب وحشیانه آن توسط پلیس و لت و پار کردن جوانان توسط نیروهای سرکوبگر نه تنها از ابعاد این حرکت نکاست بلکه باعث شد تا تعداد بیشتری از مردم برای حمایت از این حرکت به صحنه آمده و با شعارهای رادیکالتر طبقه حاکم و دولت آن را هدف قرار دهند. پس از چند روز ضرب و شتم و سرکوب وحشیانه تظاهر کنندگان مبارز و مضموم در استانبول با استفاده از گاز اشک آور و آب با فشار فوی که منجر به کشته و زخمی شدن ده ها نفر و دستگیری نزدیک به هزار نفر شد، مقامات ترکیه با مشاهده تراکم و رادیکالیزه شدن هر چه بیشتر اعتراضات توده ای سرانجام دستور خروج پلیس از میدان تقسیم را داده و مجبور شدند به تظاهر کنندگان اجازه ورود به این میدان و تجمع بدهند. آن ها همچنین مجبور شدند برای فریب مردم و فرو نشاندن خشم آن ها با ریاکاری تمام از "بعضی" زیاده روی های پلیس در بچاک و خون کشیدن معترضین اظهار نارضایتی کنند و در حالی که خود آمر این جنایات بودند، قیافه مخالفت با آن را بگیرند. اردوغان نیز با رسوایی تمام کوشید حرکت وسیع مردمی این کشور که نظام استثمارگر حاکم و دولت سرکوبگر او را هدف گرفته است، کم اهمیت و "حرکت گروه های حاشیه ای" بخواند. به رغم این سرکوب وحشیانه و عوام فریبی های مقامات ترکیه، اما واقعیت این است که حرکت دلاورانه مردم زحمتکش ترکیه زنگ خطر بزرگی برای رژیم وابسته به امپریالیسم ترکیه به صدا درآورده تا جایی که برخی ها از "بهار ترکیه" نام می برند. در نتیجه این واقعیت، تامل کوتاهی در باب زمینه های مادی جنبش توده ای اخیر در ترکیه و بویژه تلاشی که در سطح بین المللی در میان بلندگوهای تبلیغاتی بورژوازی در مورد قلب ماهیت این جنبش مهم جریان یافته ضروری ست. دستگاه های تبلیغاتی امپریالیسم و ارتجاع در حمایتی بی دریغ از دولت اردوغان و حکومت ترکیه به مثابه یکی از چماق های سرکوب شان بر علیه مردم ترکیه و خلق های تحت ستم منطقه، در روزهای اخیر کوشیده اند تا ریشه حرکت بی سابقه اخیر را در حد یک خواست "محیط زیستی" گروهی از روشنفکران و هنرمندان ترک در چارچوب نظام، محدود سازند که با "برخی زیاده روی های پلیس" به اعتراض بیشتر مردم منجر شده است. در حالی که این گونه تحلیل ها که از سوی نیروهای راست و سازشکار هم تکرار و در سطح عمومی پخش می شود، هیچ قربانی با حقیقت ندارند. نگاهی به شرایط مادی و عمومی حیات و معاش مردم در سال های اخیر در جامعه تحت سلطه ترکیه نشان می دهد که شدت یابی فقر و بیکاری و گرسنگی و سپس اعمال سرکوب های وحشیانه در حق توده ها و به عبارتی دیگر تشدید تضاد بین توده های تحت ستم و رژیم حاکم بر ترکیه، به طور ناگزیر به نیرو و کیفیت تبدیل شده که عاملی چون تخریب یک پارک برای تغییر آن به یک مرکز تجاری در استانبول شعله خشم مردم را در سراسر کشور سرریز و آن را در قالب یک جنبش توده ای سراسری متجلی کرده است. ما نظیر همین فرآیند را در سال ۸۸ و در جریان قیام مردم بجان آمده ایران بر علیه نظام دیکتاتوری حاکم نیز به عینه مشاهده کردیم و دیدیم که چگونه بهانه تقلب آشکار رژیم ضد خلقی جمهوری اسلامی در جریان نمایشات انتخاباتی به چنان جنبش عظیم ضد نظام ارتجاعی حاکم تبدیل شد که زمین را در زیر پای آن ها لرزاند و مرتجعین، تنها با اعمال یکی از جنایتکارانه ترین امواج سرکوب و خفقان و شکنجه و ترور قادر به فرونشاندن موفتی آن شدند. واقعیت این است که در ورای تبلیغات عوام فریبانه ای که راجع به "رشد چشمگیر اقتصادی" و "رفاه" و

"خوشبختی" جامعه ترکیه در ده سال اخیر در بلندگوهای بورژوازی جریان یافته، فقر و فلاکت و بیکاری ناشی از حاکمیت نظام سرمایه داری حاکم بر ترکیه و به موازات آن تشدید سرکوب هر چه بیشتر توده ها، گریبان میلیون ها تن از مردم ستمدیده این کشور را گرفته است. رشد اقتصادی ای که در این تبلیغات به آن استناد می شود همانا توسعه نفوذ هر چه فزاینده تر سرمایه های مالی و قدرت های غارتگر امپریالیستی در ترکیه است که این کشور را به بازار هر چه پرسودتری برای استثمارگران جهانی و ابادیشان در ترکیه بدل ساخته و در عوض حیات و هستی اکثریت محرومان ترکیه هر چه بیشتر مورد تعدی و غارت این نیروها قرار گرفته است. نتیجه چنین "رشد اقتصادی" ای آن است که تازه بر اساس آمار رسمی که بیانگر تمام حقیقت نیست ۳۰ درصد از آحاد جامعه تحت سلطه ترکیه به برکت رشد نظام سرمایه داری حاکم بر این کشور هم اکنون در زیر خط فقر به سر می برند؛ و باز بر اساس آمار رسمی نرخ تورم حداقل ۱۰ درصد است. اما واقعیت بسیار اسفناک تر از این آمار هاست. مثلاً کارشناسان بورژوازی یک درآمد حدود ۳۰۰۰ لیر ترکیه (حدود ۱۳۰۰ یورو) در ماه را شاخص خط فقر برای یک خانواده ۴ نفره معرفی می کنند در حالی که در آمد میلیون ها تن از مردم ترکیه و بویژه طبقه کارگر پائین تر از این حد می باشد. جدا از کنکاش در آمار و ارقام، یک نگاه گذرا به وضع زندگی مردم در شهر های نظیر استانبول جایی که رشد روز افزون تعداد گداها، شغل های کاذب، دستفروشی های بسیار کوچک - که خود پوششی برای پنهان ساختن تکدی گری صاحبان آن هاست - نشان دهنده معنای "رشد اقتصادی" نمونه وار ترکیه می باشد. سلطه اوضاع سخت اقتصادی، که تسمه از گردنه زحمتکشانش کشیده است در زمینه سیاسی، با چماق یک سرکوب دائم و فزاینده بر علیه توده های معترض، نیروهای انقلابی، اتحادیه های کارگری، تشکل های دانشجویی و دمکراتیک، از سوی طبقه حاکم پاسداری شده است. رشد تعداد زندانیان سیاسی و بویژه زندانیان سیاسی چپ و انقلابی و نیروهای مدافع طبقه کارگر در سیاهچال های ترکیه و سرکوب وحشیانه خلق کرد در این کشور نیز یکی دیگر از ضروریات و به اصطلاح دستاوردهای روندی ست که با حمایت امپریالیست ها و سرمایه داران زالو صفت وابسته زیر نام "رشد اقتصادی" ترکیه با پیشبرد برنامه های بانک جهانی و صندوق بین المللی پول در این کشور جریان یافته است. در چنین چارچوبی تشدید اجتناب ناپذیر تضادهای طبقاتی و اوج یابی خشم و نفرت توده ای از این اوضاع، دلیل اصلی انفجار جنبش توده ای اخیر در ترکیه است که اعتراض به تخریب پارک "قیزی" استانبول به عنوان یک مطالبه عادلانه کلید آن را در هفته اخیر زد. صدها هزار تن از توده های تحت ستم و آگاهی که هم اکنون خیابان های شهرهای بزرگ ترکیه را به صحنه مارش پرشکوه مبارزاتی خود بر علیه نظم ضد خلقی حاکم تبدیل ساخته اند، در اعتراض به فقر و فلاکت و استثمار خویش توسط طبقه حاکم، در اعتراض به سرکوب و خفقان اعمال شده توسط دولت ترکیه، در اعتراض به کارگزاری این رژیم برای امپریالیست ها در ترکیه و در سطح منطقه و همچنین در اعتراض به اقدامات ارتجاعی نخست وزیر اسلام گرا جهت دخالت در امور خصوصی زندگی مردم و به خصوص زنان و در یک کلام برای نابودی آن و برقراری دمکراسی و آزادی ست که به خیابان ها آمده اند. حرکت دلاورانه مردم ترکیه شکست و رسوایی دیگری برای جبهه امپریالیست ها و بوق های تبلیغاتی آنان است که در سال های اخیر سعی کرده اند تا ضمن تشدید استثمار و سرکوب و خفقان توده های محروم و نیروهای انقلابی ترکیه، با حمایت هر چه بیشتر از رژیم دیکتاتوری حاکم بر این کشور و در همان حال سپردن نقش ضد خلقی هر چه بیشتر در مسایل منطقه ای به حکومت ترکیه، عوام فریبانه آن را یک "الگوی رشد" و "دمکراسی" (یک حکومت کارگزار خوب برای سرمایه های جهانی) در نزد سایر حکومت های وابسته و ارتجاعی منطقه جا بزنند. توده های پیا خاسته ترکیه با مبارزه خشمگینانه خود علیه رژیم حاکم بر ترکیه، به عوام فریبانه پوشانده شده بر این تبلیغات و سازماندهندگان امپریالیست آن را روی آب ریختند. بدون شک اعتراضات توده ای گسترده ترکیه برای تمامی کارگران و خلق های تحت ستم منطقه و تمامی نیروهای پیشرو و آزادیخواه دنیا یک نسیم جانبخش مبارزاتی در جبهه دیگری از پیکار آن ها بر علیه امپریالیسم و ارتجاع می باشد و به همین خاطر حمایت همه جانبه نیروهای آزادیخواه را با خود دارد.

هر چه مستحکمتر باد

پیوند مبارزاتی خلق های ترکیه و ایران!

چریکهای فدائی خلق ایران

۱۲ خرداد ۱۳۹۲ - ۲ جون ۲۰۱۳

گرامی باد خاطره فراموش نشدنی فرزند کبیر خلیقهای تحت ستم ایران. چریک فدایی خلق. رفیق بهروز دهقانی
در چهل و دومین سالگرد جان باختش بدست رژیم ضد خلقی شاه



از مرگ نیز

نیرومند تر

بر خاستی...

نوشته ای از

رفیق بهروز دهقانی:

" شاعر و قصه گوی سیاه،

لنگستون هیوز "

هروخت به ترنی رد همیشه می خوام بزخم برم به جای دیگه

لنگستون هیوز، شاعر وقصه گوی چنین مردمی است. او نیز مثل بچه های دیگر خیلی زود مفهوم سیاه بودن در جامعه سفیدها را درک کرد. در مدرسه از بچه های سفید کتک می خورد اما جرات نداشت تلافی کند. بهش گفته بودند بچه سیاه نباید دستش را روی سفیدها بلند کند، گناه دارد.

لنگستون در سال ۱۹۰۲ در جاپلین میسوری به دنیا آمد. پدر و مادرش با هم نمی ساختند. مادر تندنویس بود و به دنبال کار شهرها را در بر می گشت و پدر دنبال پول و پله به مکزیکو رفته بود. لنگستون زیر بال مادر بزرگ ماند. بعد مادرش که در کانزاس کاری برای خودش دست و پا کرده بود او را پیش خود برد و به مدرسه فرستادش، دبیرستان را که تمام کرد یک سالی به خرج پدرش به دانشگاه رفت اما از درس های آنجا خوشش نیامد. به کارهای گوناگون دست زد و آخر، سر از کشتی هایی که به آفریقا و اروپا بار می گرفتند سر درآورد. زمستان هم در یکی از کاباره های پاریس آشپزی کرد. بعد به واشنگتن برگشت و در هتلی به کار پرداخت. در همین جا بود که لپندسی، شاعر معروف آمریکا شعرهای او را دید و پسندید و دستش را در دست ناشرش گذاشت. نخستین دیوان شعریش خدمت سیاه، لنگستون هیوز، بدین ترتیب چاپ و منتشر شد: بلوز ملال (The weary Blues) نوشتن را از دوران مدرسه شروع کرد. نخستین شعرش را در چهارده سالگی سرود. می گوید: قبل از آن که یک بیت شعر گفته باشم بچه ها مرا به عنوان شاعر کلاس انتخاب کردند چون همه غیر از خودمان می دانند که سیاهان موزون حرف می زنند.

هیوز از پرکارترین نویسندگان آمریکا بود. در طول چهل سال نویسندگی سیلی از دیوانهای شعر، نمایشنامه، مجموعه داستان، سرگذشت، داستان اپرا و مقاله از قلم او جاری شد. دیوانهای پاسدار رؤیا (۱۹۳۲)، شکسپر در هارلم (۱۹۴۲)، کشتزارهای حیرت (۱۹۴۷)، بلیت یکسره (۱۹۴۹)، مجموعه قصه های راه و رسم

از لنگستون هیوز به وجود آورده بود، مطلبی آورده شود. بهروز برای صمد می نویسد: " قضیه هیوز هم فعلاً در تبریز مالیده است چون الحاج کارنگ آقا می گوید دریا بندری گفته است که این جور چیزها فعلاً بازارش خوب نیست! این است که اگر اشرفی هم آرگوش را نپسندیده، باشد... این قدر کار بی مزد کرده ایم که این یکی هم برود پیش آنها دیگر. نمی دانم چرا نوشته یک آدم سیاه پوست را حتماً باید با زبان مشدی های چاله میدان ترجمه کرد حتی اگر داستان در باره پیر دختر سفید پوست یا استاد دانشگاه سیاه پوست هم باشد. به هر حال، من بیشتر لحن خود داستان ها را در نظر گرفته ام. هر جا خودش شکسته و بسته نوشته من هم همین طور ترجمه کرده ام و الا چرا باید یک جمله معمولی انگلیسی را به یک جمله شکسته فارسی ترجمه کرد؟ به هر حال آن جناب خود داند. منتشر هم نکرد که نکرده."

شاعر و قصه گوی سیاه

مثل یک سیاهم:

سیاه مثل شب که سیاه است

سیاه مثل اعماق آفریقای خودم

من شهید بوده ام:

تو کنگو بلژیکی ها دست های مرا

بریدند

و الان توی تکزاس لینچ می

کنند.

این شعر، سرگذشت سیاه پوستان آمریکا است که صدها سال پیش پدران و مادرانشان را از میان قبیله هایشان در آفریقا گرفتند و در آمریکا فروختند. از مزارع پنبه جنوب تا کارخانه های فولاد سازی شمال کار سیاهان بود که به مرده ها جان می داد، ثروت را زیادت می کرد.

اکنون تراژدی سیاهان در جامعه امریکای سفید بی شباهت به زندگی "جوجه اردک زشت" هانس اندرسن نیست. بچه سیاه از روزی که چشم باز می کند خود را در جامعه سفید پوستان غریبه احساس می رود تا کند. از شهری به شهری می رود تا آرامشی پیدا کند و نمی تواند:

پل راه آهن

آواز غمیه تو هوا

مطلب زیر را رفیق بهروز دهقانی برای شناساندن لنگستون هیوز، یکی از معتمدترین شاعران و نویسندگان آمریکا، به خوانندگان ایران نوشته است. در واقع این مطلب توسط او به مثابه مقدمه ای برای کتاب " شاعر و قصه گوی سیاه" نوشته شده. کتاب " شاعر و قصه گوی سیاه" حاوی داستان هائی از لنگستون هیوز با ترجمه بهروز دهقانی می باشد که در سال ۱۳۴۶ در تبریز منتشر شد. داستان های این کتاب هر چند مربوط به جامعه آمریکا در یک دوره خاص است و زندگی سیاهان و رابطه بین آنها و سفید پوستان آمریکا را تصویر کرده است اما رویدادها و مسایل مطرح شده در آن کاملاً با آنچه در جامعه ایران چه در دوره خود رفیق بهروز و چه امروز می گذرد وجوه مشترک زیادی را دارا هستند. بالطبع همان وجوه مشترک، مشوق رفیق بهروز برای ترجمه آن داستان ها گشته و می توان گفت مسایل مطرح در آنها افکار و دغدغه های زندگی خود رفیق بهروز دهقانی را نیز به گونه ای منعکس کرده اند.

کار ترجمه اشعار لنگستون هیوز را بهروز دهقانی از سال ۱۳۴۴ آغاز کرد و شعر معروف هیوز، " من یک سیاهم، سیاه م شب که سیاهم..." با ترجمه بهروز دهقانی در مهر ماه ۱۳۴۴ اولین بار آذین بخش اولین شماره نشریه "آدینه مهد آزادی" گردید، نشریه ای که توسط خود بهروز دهقانی و همچنین صمد بهرنگی در تبریز بنیان گذاشته شد- در ضمن در آن مقطع که سیاهان در آمریکا شدیداً تحت ستم و یورش نژادپرستان قرار داشتند، بهروز علیه "کوکلس کلان ها" و در دفاع از سیاهان آمریکا نیز مطلب می نوشت. از دیگر ترجمه های به جا مانده از اشعار لنگستون هیوز توسط بهروز دهقانی را می توان در دو شماره دانشجویی در تبریز مربوط به سال های ۴۵ و ۴۶ نیز ملاحظه کرد.

در اینجا بی مناسبت نیست از نامه ای که بهروز دهقانی در سال ۱۳۴۶، برای صمد بهرنگی- موقعی که وی در تهران بود - نوشته و مربوط به دردسر هائی است که ناشر بر سر راه انتشار ترجمه های بهروز

این طرح‌ها بعدها در چند مجموعه در آمد: "چنته سیمپل"، "سیمپل زن می گیرد" (Simple takes a wife)، و منتخب آنها "نخبه سیمپل" (the best of simple) و سیمپل جز خود هیوز نیست که در ژوئن سال ۱۹۶۷ آخرین قطعه خود را نوشت: سیمپل می میرد.

شاید روحیه ملایم و صلح طلبانه سیمپل بود که نسل جوان تر نویسندگان سیاه پوست را از کوره به در کرد، طوری که هیوز را نویسنده ای قدیمی و یادگار دوره ی خاموشی، دوره ای که دیگر وجود ندارد، خواندند. (نیوزویک ۵ ژوئن ۱۹۶۷)

لنگستون هیوز در همه آثارش، چه شعر و چه قصه و داستان و نمایشنامه، انسانی است آزاده و خشمگین و متأثر. از جامعه ای که از حل ساده ترین مسأله اش، روابط نژادی، عاجز است. از کسانی که غیر از خود کسی را نمی بینند و از سیاهانی که خود را به سفیدها فروخته اند.

قصه های این کتاب از مجموعه قصه های هیوز به نام "وجه مشترک" ترجمه شده است. همه این قصه ها در باره سیاهان نیست اما همگی وجه مشترک دارند: بشریت.

نیست، از سر درد است، خنده ملتی است که در طول قرن‌ها تو سری خورده و دشنام شنیده و حقوقش غصب شده است. این است که نمی شود جلو خنده را گرفت، همانطوری که بلوز خوانی روزی به هیوز گفت:

واسه این که یه هو نزنم زیر گریه

نیشمو وا می کنم و می خندم

وقتی پنبه رو می چینم

و کارمون میشه تموم،

ارباب پولارو به حیب می زنه

و نصیب ماها هیچی، همون.

از سال ۱۹۵۰ هیوز به نوشتن طرح‌ها و قطعات طنز آمیزی در مجله "شیکاگو دیفنر" (Chicago Defender) پرداخت. قهرمان این طرحها آدمی است به نام جس، سیمپل یا سیمپل که برای هر سؤال جواب رندانه ای در چنته دارد. سیمپل سیاه صاف و ساده ای است (شبییه رویاه!) که دیده‌ها و شنیده‌های آدم سیاه پوستی را در جامعه سفید پوست‌های آمریکا باز می‌گوید. با چنان بیانی که از صحتش سیر نمی‌شوی. یقه ات را گرفت دیگر ولت نمی‌کند. سقراط سیاه رندی است که با سلاح طنز پته همه را روی آب می‌ریزد.

سفید پوست‌ها (۱۹۳۴)، خنده به جای گریه (۱۹۵۲)، وجه مشترک (۱۹۳۶)، سرگذشت دو جلدی "دریای بزرگ" و "حیرانی و سرگردانی" از آن جمله‌اند. نمایشنامه‌ی "دو رگ" او که از قصه‌ای به نام پدر و پسر در همین مجموعه پرداخته است، دو سال روی صحنه ماند.

بند کفینت پاره می شه

-هر دوناش هم

خودت هم خیلی عجله داری

-بلوز یعنی این.

تعریفی که لنگستون از بلوز می‌کند کلیدی است برای درک طنز گزنده او. درد چنان سنگین است که دیگر از گریه هم کاری ساخته نیست. کار از گریه گذشته است، باید خندید.

بلوز یکی از اجزای اصلی جاز است که تم محزون و آهسته دارد و منشاء آن پنبه زارها و مزارع توتون جنوب است. هیوز می‌گوید: "بلوز آوازی است از درون رنج، از سر بی‌باری، گرسنگی و ناامیدی در عشق در همین پهنه زمین- و از این نظر درست نقطه مقابل اسپیریچوال Spiritual است که آوازی مذهبی است برای آسمان و دنیای پس از مرگ. بلوز تقریباً حالت محزونی دارد اما وقتی کسی آن را می‌خواند مردم می‌خندند." این خنده دیگر از سر خوشی

به ادعای سازمان اقلیت، مردم تاوان باورهای مذهبی خود را پس می‌دهند!

مضحکه انتخاباتی جمهوری اسلامی همچون هر رویداد اجتماعی دیگری باعث نمایش موضع گیری نیروهای رنگارنگ اجتماعی شده است. هر سازمان و حزبی بسته به جایگاه طبقاتی و موقعیت سیاسی‌اش در صحنه سیاسی کشور در این رابطه اظهار نظر کرده و موضع گرفته است. در این میان تحلیل سازمان فدائیان اقلیت که در مقاله "انتخابات" و شکست" مندرج در کار شماره ۶۴۶ منعکس گشته از زوایای قابل تعمق است. چرا که در این مقاله سازمان مزبور به چگونگی قدرت گیری جمهوری اسلامی و نقش مردم در این امر پرداخته و طی آن با فراموش کردن نقش امپریالیست‌ها در روی کار آمدن خمینی مردم را مسبب قدرت گیری جمهوری اسلامی قلمداد کرده و سپس از این نیز فراتر رفته تا حدی که بار آن چه این رژیم در ۳۴ سال گذشته علیه مردم کرده را به گردن ناآگاهی و باورهای دینی خود آن‌ها انداخته و مدعی شده که مردم در ۳۴ سال گذشته دارند "تاوان" باورهای دینی خود را "پس میدهند". ممکن است باور چنین تزهائی آن هم از سوی سازمانی که مدعی مارکسیسم می‌باشد باورنکردنی به نظر برسد برای همین بهتر است به خود نوشته اقلیت بازگردیم. در این مقاله اقلیت مدعی شده که "ناآگاهی برخاسته از باورهای دینی همواره یکی از سرمنشأهای مهم اسارت مردم یک کشور در چنگال طبقات حاکم ستمگر بوده و خواهد بود. ۲۴ سال است که توده‌های مردم ایران، تاوان ناآگاهی و باورهای دینی خود را پس میدهند."

به این ترتیب از نظر اقلیت، مردم ما ۳۴ سال است که دارند "تاوان" باورهای دینی خودشان را پس می‌دهند و نه تاوان شکست قیام بزرگشان و در نتیجه تداوم سلطه سرمایه داران وابسته را و نه تاوان مامشات‌ها، ندانم‌کاری‌ها و خیانت‌های نیروهای با اصطلاح پیشرو و سیاسی. سازمان اقلیت برای تکمیل این تز غیر واقعی و غیر مارکسیستی خود، این گونه ادامه میدهد: "به جز یک باور کور به مذهب، چگونگی ممکن بود مردمی که برای رهایی از شر ستمگری‌های رژیم سلطنتی به انقلاب روی آورده بودند، به یک دار و دسته مرتجع که در رأس آنها یک شارلاتان عوام فریب، سمبل تاریک اندیشی قرون وسطایی به نام خمینی قرار گرفته بود، اعتماد کنند." (تاکید از من است)

اقلیت با چنین موضعی معلوم نیست که چگونه میتواند وضع کسانی را توضیح دهد که بدون داشتن "باور کور به مذهب" پشت سر خمینی سینه زدند و با مواضع و تحلیل‌هایشان به این "دار و دسته مرتجع" امکان دادند و کمک کردند تا پایه‌های ستمگری خود را مستحکم کنند! برآستی مگر نویسنده اقلیتی ما فراموش کرده که سازمانی که به ناحق خود را سازمان چریک‌های فدائی خلق معرفی می‌کرد بدون "باور کور به مذهب" پس از قیام بهمن چه موضعی در رابطه با "دار و دسته مرتجع" حاکم داشت و برای خمینی که امروز به حق او را "یک شارلاتان عوام فریب" می‌نامد آرزوی سلامتی می‌کرد؟! از آن جا که ممکن است نویسنده اقلیتی این مقاله مدعی شود که این موضع گیری مربوط به اکثریت بوده و نه اقلیت، لازم است تاکید کنم که این موضع‌گیری غیر انقلابی مربوط به ۵ بهمن سال ۱۳۵۸ است که همه اقلیتی‌ها دست در دست همان کسانی که بعداً اکثریتی شدند داشتند برای سلامتی "آیت الله خمینی" آرزوی سلامتی می‌کردند.

در ادامه این درفشانی غیرمارکسیستی و غیر واقعی اقلیت چنین می‌نویسد: "باید اذعان کرد وقتی که اکثریت بزرگ مردم یک کشور فریب یک شارلاتان را می‌خورند و نه با زور سرنیزه ستمگران، بلکه با دست خود، سند اسارت‌شان را امضاء میکنند، نشان میدهد که نقصی بزرگ در خود این مردم وجود دارد..." (تاکید از من است)

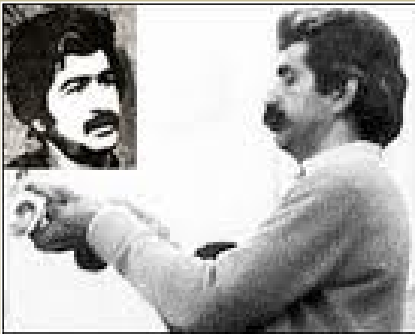
و بعد سازمان اقلیت این "نقص بزرگ" را این گونه توضیح میدهد: "این نقص در میان مردم ایران، ناآگاهی عجیب شده با خرافات مذهبی بود. شکی نیست که این طبقات حاکم ستمگر بوده‌اند که با اختناق و استبداد و اشاعه سموم خرافات مذهبی، مردم را در جهل و... نگه داشتند." و سپس ادامه میدهد که این امر "اما در این واقعیت تغییری ایجاد نمیکند که ناآگاهی برخاسته از خرافات مذهبی باعث گردید که مردم ایران با اعتماد به سمبل تاریک اندیشی و خرافات، به پای صندوق رای گیری بروند، و چشم بسته به جمهوری اسلامی رای بدهند و اولین تجربه انتخاباتی‌شان را در پی سرنگونی رژیم سلطنتی با یک شکست بزرگ از سر بگذرانند"، به این ترتیب به اصطلاح مارکسیست‌هائی که قرار بود همه رویدادها را بر اساس مبارزه طبقاتی و توازن قوا موجود در این مبارزه توضیح دهند فقدان رهبری طبقه کارگر و عدم سازمان یابی آن را در انقلاب سالهای ۵۶ و ۵۷ فراموش کرده و همه چیز را با "باورهای مذهبی" مردم توضیح میدهند. و از آن بدتر روی کار آمدن دار و دسته خمینی را حاصل فرآیند کذائی این دارو دسته در ۱۲ فروردین سال ۱۳۵۸ نسبت می‌دهند.

پویان، سمبل بقاء پویان!

جاودان باد یاد چریک فدایی خلق
رفیق امیر پرویز پویان
در چهل و دومین سالگرد جان
باختنش بدست مزدوران رژیم شاه
در خرداد ۱۳۵۰

**من این گل را می شناسم...!**

به یاد فدایی خلق، شاعر انقلاب
رفیق سعید سلطانیپور در سی و دومین
سالگرد اعدام وحشیانه اش توسط رژیم ضد
خلق جمهوری اسلامی در خرداد سال ۱۳۶۰

**اعتراض به نمایشات انتخاباتی رژیم در نروژ!**

مضحکه انتخاباتی رژیم جمهوری اسلامی که زیر نام "انتخابات یازدهمین دوره ریاست جمهوری" در سفارتخانه های ترور و جاسوسی این رژیم در خارج کشور برگزار شد، هم چون دوره های قبل با تجمعات اعتراضی و افشاگری نیروهای مبارز و انقلابی همراه شد. فعالین چریکهای فدایی خلق ایران - نروژ نیز پیش از برگزاری نمایشات انتخاباتی فراجوانی را جهت سازماندهی یک اقدام اعتراضی در برابر سفارت رژیم جمهوری اسلامی در اسلو صادر کرده بودند. گروهی از هموطنان مبارز در پاسخ به این فراجوان، در تاریخ ۲۴ خرداد ۱۳۹۲ راس ساعت ۱ اقدام به برگزاری یک تجمع اعتراضی در مقابل سفارت کرده و ضمن دفاع از مبارزات عادلانه توده ای تحت ستم به افشای ماهیت ضد خلقی رژیم جمهوری اسلامی و مضحکه انتخاباتی اش پرداختند.

پلیس حافظ نظام سرمایه داری در نروژ بر اساس ماهیت و خصلت همیشگی اش در هماهنگی کامل با مزدوران جمهوری اسلامی در ابتدا با قرار دادن نرده و قفل و زنجیر تجمع کنندگان را به فاصله بیش از ۲۰۰ متری ورودی سفارت هدایت کرده و کوشید که با اعمال فشار، برای برگزاری این حرکت محدودیت ایجاد کند ولی معترضین با پیگیری به سردادن شعار و افشای ماهیت ضد خلقی جمهوری اسلامی پرداختند. نیروهای پلیس سپس با محاصره محل اقدام به کنترل جمعیت کردند که با اعتراض های شرکت کنندگان به برخوردهای کوچک فیزیکی نیز منجر شد. نمونه بارز این برخوردها زمانی بود که تجمع کنندگان اقدام به هو کردن و افشای عمل رای دادن به کاندیداهای جنایتکار رژیم توسط مراجعین به سفارت کردند. ولی یکی از این مزدوران با فحاشی به جمعیت حاضر، ماهیت ضد مردمی خود را به روشنی نشان داد. شرکت کنندگان در تجمع و فعالین سازمان برای دادن پاسخ مناسب به برخورد با این فرد اقدام کرده ولی همان گونه که انتظار میرفت، با برخورد خشونت آمیز پلیس روبه رو شدند که تهدید می کرد که بر علیه تظاهر کنندگان از گاز فلفل استفاده خواهد کرد. از سوی دیگر مزدوران سفارت با هراس از نیروهای آزادیخواه و جهت جلوگیری از برخورد با کسانی که برای رای دادن به سفارتخانه آمده بودند، اقدام به جابه جایی آن ها با ماشین کرده و با برخورداری از چتر حفاظتی پلیس نروژ، وظیفه مزدوری شان را به انجام میرساندند. این عمل، رسوایی برگزار کنندگان مضحکه انتخاباتی جمهوری اسلامی در اسلو را هر چه بیشتر هویدا کرد.

با وجود تمام تمهیدات مزدوران سفارت و پلیس نروژ، رفقای شرکت کننده در این تظاهرات با نصب شعار "جمهوری اسلامی با هر جناح و دسته نابود باید گردد" به همراه آرم سازمان بر نرده های بیرونی سفارت حضور پررنگ خود برای انعکاس فریاد عادلانه توده های ستمدیده ایران را در این تجمع را نشان دادند. همچنین رفقا در این تجمع پیام رفیق اشرف دهقانی را از بلندگو خوانده و اقدام به پخش آن در میان تجمع کنندگان کردند.

مرگ بر رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی!
فعالین چریکهای فدایی خلق ایران در نروژ
۲۵ خرداد ۱۳۹۲

آدرس پست الکترونیک

E-mail : ipfg@hotmail.com

شماره تلفن

برای تماس با چریکهای فدایی خلق ایران

0044 7946494034

برای تماس با

چریکهای فدایی خلق ایران

با نشانی زیر مکاتبه کنید:

BM BOX 5051
LONDON WC1N 3XX
ENGLAND

"پیام فدایی" بر روی شبکه اینترنت

از صفحه چریکهای فدایی خلق ایران

در اینترنت دیدن کنید:

<http://www.siahkal.com>

از صفحه رفیق اشرف دهقانی

در اینترنت دیدن کنید:

<http://www.ashrafdehghani.com>

برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق به رهبری طبقه کارگر!